



”من می دانم که در ایالات متحده پیش

داوری ها و تعصبات زیادی وجود دارد،

و بسیاری از این پیش داوری ها به علت

ارتباطات و یا گفتگوهای مستقیم ایجاد نشده

است، بلکه بر اثر برنامه های تلویزیونی و

فیلم های سینمایی و اخبار و اطلاع رسانی

های نادرست به وجود آمده است.“

--- پرزیدنت باراک اوباما

# فرهنگ عامه در مقایسه با آمریکای واقعی

## مندرجات

2	مقدمه نوشته اندرو فرگوسن	
6	کراستی برگر نوشته چستر پاچ	غذا
7	از مزرعه تا میز غذا: تازه برای چیدن نوشته کارن هافستین	
12	نمایش تلویزیونی - بی واچ	نجات غریق
13	جات غریق های واقعی جان مردم را نجات می دهند نوشته والری دو	
18	نابخشوده	گاوچران
19	گاوچران امروزی نوشته کندی مولتون	
24	بررسی صحنه جنایت: CSI	رئیس پلیس
25	همه چیز در چهره این شهر کوچک آرام است نوشته برایان هیمن	
30	داستان عامه پسند	صاحب اسلحه
31	سلامت و امنیت: اولویت های دوگانه نوشته مگان ای. وانگ	
36	کالبد شناسی "گری"	دکتر
37	دکتر ام ناتالی اکونگ نوشته مگان ای وانگ	
42	دختر شایعه پرداز	نوجوان
43	کمک به خانواده، دوستان و جامعه نوشته مگان ای. وانگ	
48	مؤسسه حقوقی بوستون	وکیل
49	مدافع اخلاق نوشته کارن هافستین	
54	نوتوریوس	موسیقی دان ها
55	اجرای کامل نوشته برایان هیمن	
60	زنان خانه دار مستأصل	خانواده مهاجر
61	شبکه ای برای حمایت از خودشان نوشته جاشوا کی. هندل	
66	مونتگومری برنز	کشاورز باد
67	کم کردن هزینه ها همگام با حفظ کره زمین نوشته گیل کالینوسکی	
72	دکتر فیل	روانشناس
73	کمک به جوانان، هر بار یک گفتگونی نوشته سونیا اف. ویکلی	
78		بر اساس ارقام





## مقدمه

نوشته اندرو فرگوسن

او در حالی که گردن می کشید و به نان های صبحانه و کاسه های میوه نگاه می کرد، با فریاد پرسید، کیک فنجانی های شاتوتی کجا هستند؟ زنم واقعا گرسنه است. ما همین الان رسیدیم. از مینیاپولیس.

او کماکان پر حرفی می کرد و هر چند عصبانی نشد اما از این که از کیک فنجانی شاتوتی خیری نبود، تعجبش را نشان داد و با صدای بلند گفت، شما چه طور بدون کیک فنجانی شاتوتی صبحانه می خورید؟ و بعد هم از نبودن نان حلقه ای و پنیر خامه ای گیاهی ابراز تعجب کرد. او دوباره گفت که تمام شب در سفر بوده و با همسرش تازه از مینیاپولیس رسیده است.

حالا همه چشم ها به سوی او برگشته بود. در حالی که سعی می کرد نارضایتی خود را پنهان سازد، دو بشقاب پلاستیکی از انواع خوراکی ها پر کرد و روی ساعد دستش گذاشت. برای آخرین بار به همه آخرین اطلاعات را داد و با صدای بلند اعلام کرد خوراکی ها را

پرشان بود و هر قدر تلاش می کرد با دست عضلانی اش آن ها را صاف و مرتب کند، به هیچ وجه رام نمی شدند. آویزه پیراهنش از شلواری که دو اینچ زیادی تا خورده بود، بیرون زده بود. جوراب های سفیدش سر جایشان بند نبودند.

او به یکی از پیشخدمت ها نزدیک شد و دستش را با حرارت تمام فشرد. و بدون این که لزومی داشته باشد گفت، شنیده ام بوفه ای برای سرو صبحانه مجانی این پایین راه انداخته اند. و البته حرفش را هم به زبان انگلیسی گفت و اصلا فکر نکرد که شاید زبان انگلیسی در رم، زبان خارجی باشد. و ادامه داد، من اهل مینیاپولیس هستم. من و همسرم تازه رسیده ایم.

پروازمان طولانی بود. به او گفتیم برایش یک کیک فنجانی شاتوتی می برم. تمام روز را نخوابیده ایم. اهل مینیاپولیس هستیم.

پیشخدمت او را به طرف بوفه راهنمایی کرد.

صحنه آغازین ما، در رم اتفاق می افتد، صبح زود در اواخر تابستان، در سالن صبحانه هتلی نه چندان گران، مسافرتی واقع در یک قدمی پانتئون. در حالی که مهمانان هتل، که بیشتر آن ها خانواده هایی از بریتانیا، فرانسه، یونان و اسپانیا بودند، به نان کروسانت، شیرینی ها و پارچ های حاوی آبمیوه ناخنک می زدند و سعی داشتند با رعایت فضای خصوصی یک دیگر حالت محترمانه بی تفاوتی به خود بگیرند، پیشخدمت های فیلیپینی هم این پا و آن پا می کردند و در اطراف می پلکیدند. همه چیز در تکاپوی ناشی از قابلیت و کاردانی، اما در سکوت مناسب آن ساعت از روز صورت می گرفت.

بعد درهای آسانسور باز می شود و مرد پدیدار می گردد.

او مرد قوی هیکلی است، نه این که ضرورتا چاق باشد، اما نیرومند و درشت اندام است. ظاهرا سعی کرد خودش را جمع و جور کند، اما در این کار موفقیت چندانی نداشت. موهایش به همه طرف





اختصاص می دهد (در سال 2008، آمریکاییان معادل 8 میلیارد ساعت به کار داوطلبانه پرداختند)، یا کلاس تعلیمات دینی که او هر هفته روزهای یکشنبه در کلیسا برگزار می کند (بیشتر از نیمی از مردم آمریکا به طور منظم به عبادت می پردازند)، و یا کمک مالی او به غذا خوری خیریه محل (در سال 2008، مردم آمریکا بیش از 300 میلیارد دلار به صورت کمک های مالی اهدا کردند).

یا مانند والر دیو به واقعیت بی واچ ببینید. این برنامه، به تحقیق، محبوب ترین برنامه تلویزیونی در تاریخ بوده است، بیشتر به خاطر نشان دادن تنوع درگیری های رمانتیکی که برای گروهی آدم خوش هیكل پر نشاط و پر جنب و جوش در لباس های شنای بسیار چسبان اتفاق می افتد. اما ذره ای از واقعیت نیز در این کاریکاتور وجود دارد؛ هر کس از سواحل آمریکا دیدن می کند می تواند در مورد انرژی و شور نجات غریق هایی که در کنار اقیانوس کار می کنند، شهادت دهد. اما فراتر از جذب (و جاذبه) آن ها، واقعیت تحسین آمیز کارشان است، که آمیخته با ماجراجویی است، نه اجتناب از آن. شغل نجات غریق در کنار اقیانوس مستلزم ساعت ها آموزش سخت و پر خورنداری از سلسله مهارت هایی از پارو زدن تا صخره نوردی است، که نهایت آن همیشه به نجات جان انسان ها ختم می

به عده ای از دانشجویان در استانبول گفت، می دانم که کلیشه هایی از ایالات متحده وجود دارد. و این را نیز می دانم که بسیاری از این کلیشه ها از طریق گفتگوی مستقیم ایجاد نشده، بلکه از نمایش های تلویزیونی و فیلم ها و اطلاعات تحریف شده نشأت گرفته است. این کتاب، کوششی است برای اصلاح برخی از همین سوء تعبیر ها. مقدمه آن ساده و روش آن صریح است: همان طور که پرزیدنت اوباما گفت، جهان، ایالات متحده را از چشم فرهنگ عامیانه آن می بیند - تو یعنی، هومر - و بهترین راه اثبات بطلان آن کلیشه ها و نمادها، قرار دادن مردم جهان در معرض زندگی واقعی آمریکایی است. همین طور که می خوانید و راه خود را میان نمادهای محبوب از یک سو و آمریکایی های واقعی باز می کنید، به موضوع های متعددی که مطرح می شود برخورد خواهید. واقعیت گریز ناپذیر این است که بسیاری از این کلیشه ها رنگی از حقیقت دارند. مرد پرحرف اهل مینیاپولیس که در رم بود، شباهت اندکی به همسر مارج سیمسون داشت. اگر او کمتر ترین شباهتی هم به همشهریانش داشت، حاضران در سال صبحانه با کلیشه سازی از او، خیلی چیزها را ندیده گرفته بودند. آن چه آن ها نمی توانستند ببینند - برای ذکر چند مثال - اوقاتی بود که او احتمالاً در شهرش به کلوب لاینز

برای زنش بالا می برد که تمام شب را اصلاً نخوابیده و اهل مینیاپولیس است. در حالی که درهای آسانسور بسته می شد، با صدای بلند گفت، ”روز خوبی داشته باشید“، با گفتن این جمله، موفق نشد صدای خنده های یواشکی مهمانان دیگر هتل را بشنود. یکی از بچه ها سرش را از روی نان برشته کره زده بلند کرد و گفت ”آمریکایی ها!“ و بعد ادای یکی از تکیه کلام های معروف هومر سیمسون را در آورد که صدای خنده در سالن صبحانه طنین انداخت. از وقتی که در آن تابستان شاهد این ماجرا بودم، هفته ای نگذشته که به این تابلوی جهانی فکر نکنم، گاهی از آن خوشم می آید و گاهی از آن وحشت می کنم. همه کسانی که اهل ایالات متحده هستند، همیشه جمله ”آمریکایی زشت“ را به یاد دارند که از یک کتاب پر فروش و فیلمی بر مبنای آن در دهه 1960 گرفته شده، اما وقتی به یاد مردی که اهل مینیاپولیس بود می افتم که دنبال کیک فنجان بود، فکرمی کنم شاید آمریکایی زشت جای خودش را به کاریکاتور دیگری داده است: نه شخصیتی شرور و بد نهاد، بلکه آدم بخت برگشته ای، که گستاخ نیست فقط شلوغ است، بی شیله پيله و کمی مسخره، مثل دلفک. ما کلیشه ای را جایگزین کلیشه دیگری کرده ایم و به نظر خیلی ها همان قدر مؤثر و همان قدر اشتباه است. پرزیدنت اوباما سال پیش خطاب







ها، کسانی که متولد این کشور هستند یا به تازگی تبعه آن شده اند، با این نظر موافق اند. کاترین کنده که والدینش کمی قبل از متولد شدن او از السالوادور به آمریکا مهاجرت کردند، با اشتغال به دو کار و تعهد به خدمات اجتماعی، دارای زندگی پر مشغله ای است. او اعتراف می کند که با دیدن نوجوانان فیلم گاسپ گرل، مانند بلر والدورف اغواگر یا سرنا ون در وودسن لاشخور که در محله مانهاتان بالا و پایین می روند، حیرت زده می شود.

کاترین که مشغله زیادی دارد می گوید، در این فیلم ها گویا همه دخترها فقط به جنبه اجتماعی زندگی توجه دارند. او در اردوها نقش مشاور را دارد، و داوطلبانه به همکلاسی هایش درس خصوصی می دهد و در برنامه اهدای اسباب بازی به کودکان فقیر فعال است. بلر و سرنا، باید با روانشناس هایشان تماس بگیرند.

هر یک از این نوشتارها حاوی داستان غیر منتظره فردی مانند کاترین است - غیر منتظره برای کسانی که انتظار آشنایی با افرادی چون بلر و سرنا را داشتند و فرهنگ آمریکا را با نمادهای عامه پسندی که آن ها مظاهرش هستند، یکی می دانند، که گاهی خوب، اما غالب اوقات بیمار گونه است. جهان از ورای این نمادهای عامه پسند، با جنبه های بسیار متفاوتی از آمریکا آشنا می شود: خودخواهی و افراط در مسائل جنسی،

گوید، من نمی توانم موفقیتم را به نسبت معرفتی که پیدا می کنم و یا پولی که درمی آورم بسنجم.

این هم موضوع دیگری است که در این نوشته منعکس می شود: مسئله اصلی پول نیست. پرزیدنت اوبا در مقابل دانشجویان استانیول گله کرد که آمریکایی ها غالباً در فرهنگ عامه "خودخواه و بی ملاحظه" توصیف می شوند. برای ارائه توصیف دقیقی از اهل حرفه در آمریکا، مانند وکلای مجموع تلویزیونی بوستون لیگال و یا پزشکان مجموع تلویزیونی آناتومی گری، از توصیف روابط جنسی چند جانبه آن ها استفاده می شود. اما این تصاویر، به هیچ وجه شباهتی به زندگی واقعی ریچارد بیلین ندارد، که از کار پر درآمد شرکتی به خاطر وکالت در شهر کوچک موریس تاون، واقع در نیوجرسی چشم پوشید، و یا دکتر ام ناتالی اکونگ که اهل محله های کوینز و بروکلین است و در ضمن بزرگ کردن دو فرزندش، در بیمارستان هایی به کار اشتغال دارد که به فقرا خدمت می کنند.

این پزشک زن می گوید، احساس می کنم نیاز بیشتری به کار و تأمین دارو برای کسانی وجود دارد که قدرت مالی مشاوره با "پزشکان خوب" را ندارند. مسئله در پول خوب درآوردن خلاصه نمی شود.

بیشتر مردم آمریکا، از پزشکان و وکلا تا نوازندگان ویلن یا نجات غریق

شود. داشتن نشاط و جنب و جوش، امری اختیاری است.

افتخاری که نجات غریق ها به جنبه های کمتر حادثه ساز کارشان می کنند، نشانگر موضوع دیگری است که از ورای نمادها و بت سازی ها آشکار می شود. مردم آمریکا ارزش زیادی برای خوب انجام دادن کارشان قائل هستند. ناراحت کننده است که بگویم کریستوفر والاس، خواننده فقید رپ، که به نام بیگ نوتوریوس شناخته می شد، به عنوان نماد استادی در موسیقی آمریکایی در جهان تلقی می شود. والاس استعداد مسلم خود را در خشونت، زن ستیزی و توصیف آشکار سکس متجلی می کرد - مسائلی که به جای الهام مهارت های کاری، نابود کننده این خصلت هستند.

و عکس آن، یعنی اصل موضوع را در نظر بگیرید: رابین کوینت، نوازنده ویلون آفریقایی-آمریکایی که در مدرسه موسیقی جولیارد تحصیل می کند. کوینت دختری است که در عرصه های دیگر فعالیت نیز همین پشتکار و انضباط را پیاده کرده - او برنده نه مدال طلا در مسابقه های انجمن اسکیت هنری ایالات متحده است - اما کارش را در زمینه موسیقی متمرکز کرده زیرا می گوید، مردم از نواهای دلپذیر لذت می برند. کوینت خوب می داند که بازده مادی استاد واقعی در موسیقی، آن چنان نیست که کریستوفر والاس توانست در مدت سه سال معرفیت خود به دست آورد. اومی





خست و وسواس در مورد خود، استعداد  
توسل به خشونت، و خُل وضعی.  
گویی همه چیز مهیا است که خط  
بطلانی روی تصویر این کشور تخیلی  
کشیده شود، و به همین دلیل کتابی که هم  
اکنون در دست دارید، مورد استقبال قرار  
گرفت. این ها واقعیت هایی برگرفته از  
زندگی واقعی هستند، نه کاریکاتورهای  
باد کرده ناشی از فرض و گمان، قضاوت  
های غلط، و حکایت های تحریف شده.  
آن چه آن ها ارائه می دهند، کمتر هیجان  
انگیز، و بیشتر کسل کننده است، اما  
نهایتا تأثیرگذارتر و انسانی تر است. این  
کشور متشکل از آدم های واقعی است،  
آدم های پاکدل، سخت کوش، پر کار و  
زحمتکش، پر از خلاقیت و احساسات  
زنده، و در مجموع قابل ستایش – حتا  
اگر هر از گاهی با سر و صدای زیاد  
و در یک جای اشتباهی به دنبال کیک  
فنجانی شاتوتی بگردند.

---

اندرو فرگوسن ویراستار ارشد  
مجله ویکلی استاندارد است. او برای  
نشریاتی چون نیویورکر، نیویورک  
تایمز، واشنگتن پست، و نشریات بسیار  
دیگری قلم زده و نویسنده کتاب سرزمین  
لینکلن: ماجراهای آمریکای ابی هم  
هست. تازه ترین کتاب او دیوانه کالج:  
اکراه از تحصیل یک پدر بد نام است (که  
توسط انتشارات سایمون و شوستر منتشر  
می شود). فرگوسن همراه با همسر و دو  
فرزندش در آرلینگتون، واقع در ویرجینیا



# کراستی برگر

غذای که به هیچ وجه رژیمی نیست



چرب، چاق کننده، و بدون هیچ ارزش غذایی:  
کراستی برگر غذای محبوب خانواده سیمسون

جهان است، او یک همبرگر به نام مادر ارت بیرون داد که از جو درست شده و در کاغذ سبز بسته بندی شده بود. هومر سیمسون در حال گاز زدن این همبرگر گفت، من دارم کره زمین را نجات می دهم. اما به زودی واکنشی متفاوت نشان داد. او هم مانند همه افراد دیگری که در اسپرینگ فیلد این همبرگر را خورده بودند، از جوی رنگ کرده مریض شد. کراستی طبق معمول از عواقب یکی دیگر از دسته گل هایی که به آب داده

-- نوشته چستر پاچ

قمار کردن مقروض است و پول نفقه زنش را پرداخت نکرده است، در ضمن به قرص های مسکن هم اعتیاد دارد. او برای پول درآوردن، هر چیزی را با نام کراستی به فروش می رساند، و اصلا به سلامت محصولاتش اهمیتی نمی دهد. تست های حاملگی که برای استفاده در خانه درست می کرد آن قدر جواب مثبت اشتباهی داد که آن ها را از سطح بازار جمع کرد و با تغییر بسته بندی به عنوان قاشق قهوه هم زنی دوباره آن ها فروخت. او یک تکه فلز به شکل حرف O داخل جعبه هاب کراستی می گذاشت. بعد از خوردن یکی از آن ها، بارت مجبور شد آپاندیسش را عمل کند.

کراستی در زنجیره رستوران های فست فود کارهای مشکوکی انجام می دهد. تنها زمانی که به بازیافت توجه دارد، هنگامی است که از ساندویچ های نیمه خورده، ساندویچ های جدید درست می کند. وقتی طبق مطالعات معلوم شد که کراستی برگر از ناسالم ترین غذاهای

هیچ کجا مانند کراستی برگر، رستوران فست فود در فیلم خانواده سیمسون نیست که بتوان در آن جا غذایی سریع و کمی متفاوت خورد. در صورت غذاها، کراستی برگر "سرخ شده با عشق" توصیف شده است. یکی دیگر از غذاها کلاگر نام دارد، ساندویچ گوشت خوک که نامش از محتویات چرب به جا مانده از آن در معده و شرابین گرفته شده است. مشتریان می توانند از یک نوشابه غیر لپنی نیمه ژلاتینی که برای درست کردن آدامس به کار می رود نیز لذت ببرند که مزه میلک شیک می دهد اما احتمالاً حتی یک قطره شیر یا هر ماده طبیعی دیگری در آن پیدا نمی شود. بارت و لیزا سیمسون از غذا خوردن در کراستی برگر لذت می برند چون از طرفداران پر و پا قرص کراستی دلفک هستند، یعنی ستاره برنامه تلویزیونی محبوب بچه ها. کراستی موهای آبی پر رنگ و لبخندی بزرگ دارد، اما در پشت دوربین اصلا بامزه نیست. او به خاطر



# از مزرعه تا میز غذا: تازه برای چیدن

نوشته کارن هافستین



مشتریان بازار کشاورزان می توانند محصولات متعدد و مختلفی را که در مزارع محلی کشت شده است، انتخاب و خریداری کنند.

نگران محیط زیست هستند، ترجیح می دهند مواد غذایی فاقد سموم دفع آفات را بخرند. و این از دلایل محبوبیت بازار کشاورزان است که از سوی گرین مارکت، برنامه خصوصی متعلق به شورای محیط زیست شهر نیویورک حمایت می شود.

علاوه بر بازار بزرگ میدان یونیون، بازارهای دیگری هم در 48 نقطه شهر نیویورک برپا می شود. بعضی از آن ها فقط چند بار در طول سال فعالیت دارند. یکی از این نقاط که

آس و بست بای احاطه شده است. میدان یونیون، واقع میان خیابان های چهاردهم و شانزدهم، محل همیشگی بازار کشاورزان است که در هر شرایط آب و هوایی، چهار بار در هفته برپا می شود. مشتریان با دستگاه های پخش موسیقی که گوشی آن را در گوش می گذارند، یا در حال کار با بلک بری ها، یا حرف زدن با تلفن موبایل خود، به دقت انبوه میوه جات، سبزیجات، لبنیات، گوشت ها، و مواد غذایی طبخ شده را از نظر می گذرانند.

علی رغم تبلیغات بسیاری که برای رستوران های عظیم فست فود می شود، مردم هر چه بیشتر در پی غذاهای سالم و طبیعی هستند. تعدادی از مشتریان که

صد سال قبل، دیدن چنین صحنه ای غیر معمول نبود. کشاورزان با سبدهای پر از هلوی آبدار نارنجی رنگ، صندوق های مملو از شاتوت های قزمز و رسیده، و دسته های سبزی، بساط خود را در بازار روستا می گستراندند. مشتریان برای خرید مواد غذایی برای تمام هفته به بازار هجوم می آوردند و در حال چانه زدن در مورد قیمت، از آخرین اخبار روز هم با خیر می شدند.

اکنون بازار روستایی در خیابان های پر سر و صدای شهر نیویورک واقع شده است. پارک کوچک مانهاتان که به آن میدان یونیون گفته می شود، با ساختمان های اداری بلند و فروشگاه های عظیمی مانند بارنز اند نوبل و بیبیز آر



ساکنان اسپرینگزفیلد، که محل زندگی سیمپسون ها است، دسترسی زیادی به غذاهای آماده و فوری که باعث انسداد شریان می شود، ندارند.

تایلندی را هم بپزم. مطمئنم که به نوع اصلی آن زیاد ربطی ندارد ولی خوشمزه است.

مندل می گوید، وقتی از بازار کشاورزان خرید می کنند، با مواد غذایی احساس نزدیکی دارند.

او بعد از ترک نوع غذاهایی که در زمان کودکی می خورد که بیشتر از

او با خنده می گوید، آخرین از همه آسان تر است، هر چیزی که در یخچال مانده باشد را می توان در آن ریخت.

مایکل مندل، همسر او، تدوینگر و عکاس است و می گوید غذاهای محلی زیادی در خانه درست می کند، از جمله غذاهای ایتالیایی و مکزیکی. لیندزی می گوید سعی می کنم بعضی از غذاهای

بسیار هم شناخته شده است عملاً در مرکز راکفلر قرار دارد، یعنی در محل استودیوهای تلویزیونی NBC و سالن رادیو سیتی. گردشگرانی که در فصل تابستان برای دیدن از این محل می آیند، با مشاهده بازاری در محل معروف ترین درخت کریسمس جهان که در آن انواع مواد غذایی، عسل، و غذاهای پخته به فروش می رسد، متعجب می شوند.

هدر لیندزی، نویسنده ای مستقل که درباره مسائل پزشکی می نویسد، از مشتریان همیشگی بازار کشاورزان میدان یونیون است. او در پورتلند واقع در اورگان بزرگ شده است و می گوید که همیشه به مواد غذایی تازه دسترسی داشته است. از 12 سال پیش که به نیویورک نقل مکان کرده، از پیدا کردن چنین بازاری خوشحال است.

لیندزی بعد از خرید نان سبوس دار از غرفه نان فروشی می گوید، من عاشق بازار کشاورزان هستم. او مخصوصاً از صحبت با کشاورزانی که از مناطق اطراف نیویورک، نیوجرسی و پنسیلوانیا می آیند، بسیار لذت می برد. او می گوید، من خیلی از این جا نان می خرم. از غرفه تخم مرغ فروشی سر نیش هم خیلی خوشم می آید. غرفه فروش پنیر بز هم هست. و همه غرفه های سبزیجات هم عالی هستند. من دوست ندارم فقط از یک غرفه خرید کنم. دوست دارم از همه خرید کنم تا از همه کشاورزان حمایت شود، نه فقط از یکی از آن ها. لیندزی که خود را از طرفداران مایکل پولان و کتابش، معمای همه چیز خواری معرفی می کند، می گوید از اندیشه سالم خوردن و مصرف میوه و سبزیجات بیشتر و گوشت کمتر خوشش می آید.

او می گوید، به خاطر وضعیت اقتصادی، ما بیشتر در منزل غذا درست می کنیم. من از خلاقیت در آشپزی خوشم می آید و احساس خوبی به من می دهد. برای همین منظور، او به تازگی به کلاس های مؤسسه آموزش آشپزی می رود.

او فهرستی از غذاهای اشتها آوری را که در هفته های اخیر پخته باز گو می کند: تارت تخم مرغ و سبزیجات با خمیر سبوس دار؛ خاکینه با میگو؛ و افل سبوس دار؛ لینگوینی با سس صدف؛ و کسادیا.

تمامی ساکنان نیویورک با هر شیوه زندگی و از هر طبقه ای، در این بازارها که در فضای باز قرار دارد از هوای تمیز و خنک و غذاهای تازه و سالم بهره مند می شوند.







ده ها کیلو هویج و صدها طالبی: افرادی که مواد غذایی خود را با دقت و آگاهی انتخاب می کنند، در جستجوی بهترین میوه ها و سبزیجات هستند. کشاورزان محلی با خرسندی به مشتریان دائمی خود کمک می کنند.

فست فودها تشکیل شده بود، طی 22 سال گذشته گیاه خواری می کند. او می گوید زمانی که این تصمیم را گرفتم، جنبه سیاسی داشت. اما فهمیدم که از همه چیز گوشت خوشم نمی آید، از قیمتش و از این که کلی غلات و آب به جای این که به انسان ها داده شود صرف چهار پایان می شود، و برای سلامتی هم ضرر دارد. او اضافه می کند، جالب است که در همین 20 ساله اخیر، گیاه خواری تا چه حد همگانی شده است. وقتی من در اواسط دهه 1980 گیاه خواری را شروع کردم، هنوز با نوعی فرهنگ انقلابی دهه 1960 مرتبط بود. و فروشگاه هایی که مواد غذایی طبیعی می فروختند، به نوعی مال هیپی ها محسوب می شدند. اما اکنون می توان در همه رستوران ها همبرگر گیاهی پیدا کرد. یکی دیگر از مشتریان همیشگی بازار کشاورزان، شوشانا برکوویچ است. زنی سرزنده با چشمانی درخشان که دبیر است و با دختر نوجوانش در بروکلین زندگی می کند.

برکوویچ از دیدن تازگی مواد غذایی حیرت می کند. او کیفی دو لایه با بسته ای یخ در آن دارد که هر چیزی می خرد را تازه نگه دارد؛ او از این بازار معمولا سیب زمینی اسلایس، خیار، هویج، و گوجه فرنگی می خرد. او می گوید، مواد غذایی که از این جا می خرد، مدت بیشتری در یخچال می ماند.

برکوویچ می خندد و می گوید بلد است انواع محدودی از غذاها را درست کند. من آشپزخانه بزرگ ندارم. برای همین، معمولا همه چیز را فقط خرد می کنم و می پزم.

او می گوید برایش بسیار مهم است که دخترش غذای سالم بخورد؛ من به دنبال دریافت ویتامین هستم، و بهتر است آن را از غذاها به دست آورم تا از قرص. معمولا یادم می رود قرص ویتامین و کلسیم بخورم.

برکوویچ به عنوان دبیر زیست شناسی و علوم زمین شناسی در نظام دبیرستان های دولتی نیویورک، شاهد تغییر چشمگیری در غذاهای رستوران مدرسه در این چند ساله اخیر بوده است. او می گوید، همه دستگاه های فروش غذاهای مضر را برده اند و به جای آن مواد سالم تری گذاشته اند. مخصوصا

غلات بازپروری نشده و مواد غذایی کم چرب بیشتر به چشم می خورد. من شاهد پیشرفت های زیادی بوده ام و در حالی که آه می کشد، می گوید البته هنوز سیب زمینی سرخ کرده می فروشند. سیب زمینی سرخ کرده را همیشه می فروشند. بعضی بچه ها فقط همان را می خورند. بچه ها در همه جا سختگیر و درست مثل هم هستند.

بازار کشاورزان پر از بچه هایی است که یاد می گیرند بونه پیاز و سیر وقتی تازه زمین درمی آید چه شکلی دارد. آن ها از دیدن هلوهایی که هنوز به آنها شاخه و برگ چسبیده، هیجان زده می شوند. آن ها سیب زمینی هایی را می بینند که هنوز خاک غنی خشک شده رویشان چسبیده است. این ها ساکنان شهرها هستند که هر چه بیشتر با گذشته طبیعی خود آشنا شده و غذاهای سالم را در طبیعتی ترین حالت آن دوست دارند.



# نمایش تلویزیونی - بی واچ

نجات غریق های تخیلی زیر آفتاب به جست و خیز می پردازند



آنها با شجاعت تمام در میان امواج دریا حضور می یابند.

ساحل با حرکت آهسته نشان می دادند. آن ها غالباً لباس های شنای تنگ و چسبان به تن داشتند که عضلات ران ها، شکم و سینه شان را نشان می داد. سی جی و دوستانش چنان استثنایی بودند که ظاهرشان موجب می شد شناگران فریب بخورند.

یک بار وقتی دو تن از زنان بی واچ از عکاسی خواستند که به محل امن تر ساحل برود، عکاس به آن ها نگاه کرد و گفت، آن ها مانکن هستند. و آن ها جواب دادند، نه، ما نجات غریق هستیم.

شاید به این خاطر که افراد گروه بی واچ با تلاش های شجاعانه خود از آب های زیبای سواحل کالیفرنیا برای راحتی شناگران و موج سواران، محافظت می کردند. در یکی از داستان های این مجموعه، میچ هنگامی که در آب های آلوده شنا می کرد، مسموم شد. سی جی و دوستانش ماجرای ماده شیمیایی را تعقیب کردند و موفق به کشف شرکت مشکوکی شدند که کار آن خالی کردن غیرقانونی زباله در سواحل دریا بود. آن ها جان میچ را نجات دادند، و کسب و کار افراد خلافکار را بر هم زدند. شاید ارزش های "سبز" نجات غریق های بی واچ رمز محبوبیت شان بود.

شاید هم خیلی ها از بی واچ خوششان می آید چون افراد نجات غریق بسیار ورزیده هستند. میچ، سی جی و همکارانشان تلاش زیادی می کردند تا تناسب اندام خود را حفظ کنند. در بسیاری از قسمت های این مجموعه، صحنه های تمرین های بدنی یا دویدن آن ها را در

پرزیدنت رونالد ریگان در جوانی نجات غریق بود و 77 نفر را در پارک لاول در دیکسون واقع در ایالت ایلینوی، از غرق شدن نجات داد. با این حال، معروفیت کمتری از میچ بوکنان و سی جی پارکر، اعضای گروه بی واچ ساحل مالیبو در کالیفرنیا پیدا کرد. بی واچ محبوب ترین برنامه در تاریخ تلویزیون شد. در دهه 1990، این برنامه در 140 کشور پخش می شد و بیش از یک میلیارد بیننده را مجذوب خود کرده بود. میلیون ها تن از مردم هنوز قسمت های تکراری آن را تماشا می کنند.

چگونه بی واچ از چنین محبوبیتی برخوردار شد؟ شاید به دلیل کارهای شجاعانه سی جی، میچ، و نجات غریق های دیگر. آن ها غالباً بدون توجه به ایمنی خودشان، شناگران را از امواج پر تلاطم، کوسه ها و خطرات دیگر نجات می دادند، و برای انجام این کار از قدرت و سرعت خود در آب، قایق های تندرو و هلیکوپتر استفاده می کردند.



# نجات غریق های واقعی جان مردم را نجات می دهند

نوشته: والرئ دو



کاترین جکسون، نجات غریق، به افرادی که به ساحل دریا آمده اند می آموزد که به گونه ای امن و مطمئن به موج سواری و شنا بپردازند.

اند که فرزندشان در خطر بوده است. مردم چند ثانیه ای به جاهای دیگر نگاه می کنند.

پسر بچه نجات یافته را به حوله اش می رسانند و مادرش به سرعت به طرف او می آید. او بخت خوبی داشته است زیرا در یک روز شنبه تابستان در ساحلی زیبا بوده و هم این که کسانی در این ساحل از او مراقبت می کرده اند: افراد گروه نجات غریق.

با ظهور فیلم هایی که در آن مردم بیکینی پوش و موج سوارانی

و قبل از بازگشت به کار نگرهبانی، به سراغ پدر و مادرش که می دانند در کجا هستند، می روند.

کیسی اوئن، گروهبان نجات غریق، پیام رادیویی خود را تمام می کند و منتظر است تا نجات غریق جوان برسد و او به گشت خود در سواحل پر جمعیت سن دیگو ادامه دهد. او بدون این که نگاه خود را از آب منحرف سازد، و بدون بر گرفتن چشم هایش از جمعیتی که در آب شنا می کنند و موج سوارانی که بالا و پایین می روند، حرف می زند.

او می گوید، گاهی وقتی بچه ای را نجات می دهیم، می بینیم که والدینش به هیچ وجه از این حادثه خبر نداشته

کامیون سفید رنگی در میان ماسه ها ترمز می کند و فرد نجات غریق با بدنی برنزه که تخته شناای پلاستیکی قرمز رنگی به دست دارد، از آن بیرون می آید و به طرف امواج می دود. به کنار آب می رسد و در حالی که امواج با حاشیه سفیدشان به مچ پاهایش می خورد، از سرعت خود کم می کند. نجات غریق زن از برج مراقبت فصلی سه طرفه زودتر از او به امواج رسیده، جایی که پسر 10 ساله ای در حالی که سرش در زیر آب می ماند، دست ها را در هوا تکان می دهد. نجات غریق، پسر بچه را با خود تا آب های کم عمق می کشاند و هر دو، پس از آن که مطمئن می شوند حال پسر بچه رضایت بخش است

عملیات گروه های نجات غریق ممکن می شود، مانند جلوگیری از بازی کودکان در مناطقی که ممکن است جریان آب های تند، که به آن تندآب گفته می شود، آن ها را از ساحل دور کند. بیشتر از 80 درصد از موارد نجات به علت وجود تند آب ها صورت می گیرد.

جکسون مدیریت یک تیم متشکل از زنان و مردان نجات غریق را به عهده دارد و محل انجام وظیفه آن ها در ساحل پرجمعیت میشن در سن دیگو است، ساحلی به طول سه مایل، پوشیده از ماسه طلایی که یک سمت آن راهی برای عبور مردم است و در سمت دیگر امواج دریا گسترده اند. او روزی یک

غریق وابسته به خدمات نجات غریق سن دیگو می گفت، من به فرزندم می گویم مادر شما به محل کار خود می رود تا در ساحل دریا از مردم مراقبت کند. مهم ترین و تنها نقش ما نجات جان و تأمین ایمنی هر روزه شناگران است، و این مراقبت به معنای آسان ساختن کار نجات است.

سواحل دریای سن دیگو هر ساله پذیرای بیش از 20 میلیون گردشگر است، و افراد نجات غریق هر سال 6000 مورد عملیات نجات را به اجرا درمی آورند. اما تعداد موارد نجات، در برابر حدود 250.000 مورد "پیشگیری" از اتفاقات ناگوار، عدد ناچیزی است؛ این موارد پیشگیری از خطر به خاطر

چون فرانکی اولون وگجت را نشان می دادند، در دهه 1960 نجات غریق هایی که لب دریا انجام وظیفه می کردند تبدیل به یکی از مظاهر محبوب آمریکایی شدند و در دهه 1990 و بعد از مجموع تلویزیونی بی واچ نیز همین جنبه را به صورت بین المللی یافتند. تصویر نجات غریق، با تن و بدن برنزه و موهای بور آفتاب خورده و پوشش های تنگ و چسبان، به عنوان آدمی خوش گذران، در همه جای دنیا پراکنده شد. اما برای نجات غریق های واقعی، یک روز کاری عبارت است از اجرای عملیات نجات، و هوشیار بودن و تعلیم دادن مردم. کاترین جکسون، گروه بان نجات



پرسنل نجات غریق واقعی به ندرت مانند هنرپیشگان مجموعه تلویزیونی Baywatch هستند.





گروهیان کیسی اونز در حال نظارت بر موج سوارها و هرگونه مشکل احتمالی که ممکن است برای آنها پیش بیاید، است و گروهیان کاترین جکسون نیز در حال کنترل ساحل است که به طرز فریبنده ای آرام به نظر می رسد.







پرسنل نجات غریق وسایل و تجهیزات خود را با دقت بسیار زیادی نگهداری می کنند. آنها باید در هر لحظه برای موارد اضطراری آمادگی داشته باشند. صفحه مقابل: قسمت معمولی و خسته کننده کار: نگهداری سوابق و هماهنگی های لجستیکی.

نجات در مناطق صخره ای مجاور اقیانوس، پوشیدن لباس مخصوص غواصی برای کاوش های زیر آب و عملیات نجات، بالا کشیدن شلنگ های آتش نشانی برای خاموش کردن حریق های دریایی، یا توانایی شنا در سیلاب ها در تیم های مخصوص نجات که این دسته اخیر برای کمک به افرادی که در توفان کاترینا گیر کرده بودند، به نیواورلئان اعزام شدند.

کارکنان نجات غریق جنوب کالیفرنیا کارشان را به عنوان کارمندان فصلی آغاز می کنند، که اوج اشتغال آن ها در فصل تابستان است و بقیه سال را به مشاغل عادی خود بازمی گردند. بسیاری از آن ها در فصول دیگر سال معلم، دانشجو، و یا کارشناسان پزشکی هستند و به تقویت مهارت های خود ادامه می دهند. یافتن کار دائم در میان کارکنان 70 نفره نجات غریق های سن دیگو، ممکن است سال ها به طول بیانجامد، و حتی آن زمان هم افراد غیر

از استفاده از این قایق ها باید آموزش های لازم را دیده و گواهی بگیرند. این آموزش ها بخشی از یک برنامه کلی است که شامل یادگیری قابلیت هایی به غیر از مهارت در شنا کردن است. گروهیان اوئن می گفت، دوره های آموزشی زیادی وجود دارد. و بعد از شاغل شدن هم به پایان نمی رسد. از زمان استخدام، آموزش های پزشکی، کمک های اولیه و CPR [تنفس مصنوعی] آغاز می شود. همچنین مدرسه نجات غریق هم وجود دارد. آغاز کار در خلیج است، و بعد از گذراندن دوره های آموزشی متعدد، داوطلبان آماده خدمت در ساحل اقیانوس می شوند.

آموزش های مربوط به نجات غریق در کنار اقیانوس، آغاز یک سلسله از آموزش هایی است که افراد متقاضی خدمت در تیم های تخصصی غالباً به آن نیاز دارند، مانند پایین رفتن از صخره با طناب، جهت عملیات

بار در حالی که لباس رسمی به تن دارد - مأموران دارای لباس خدمت مانند لباس رسمی آبی رنگ پلیس و یا تی شرت کار و شلوار کوتاه هستند - کارش را به برج اصلی مراقبت خدمات نجات غریق گزارش می دهد. برج مراقبت پیوسته، از سه طبقه تشکیل شده، و در طبقه اول دارای یک گاراژ، اتاق کمک های اولیه، قفسه های مربوط به کارمندان و یک انبار است، دفاتر کاری در طبقه دوم، و جایگاه دیدبانی در طبقه سوم قرار دارند که از آن جا، نجات غریق های مجهز به دوربین می توانند تا فاصله یک مایلی سواحل اطراف را رصد کنند.

جکسون و تیمش بعد از باز کردن برج، استقرار نواحی روی ساحل برای دسترسی اتومبیل های خدمت در مواقع اضطراری، و کنترل تجهیزات ایمنی، قایق نجات (PWC) را بیرون می آورند و آن را آماده حرکت در ساحل قرار می دهند. کارکنان نجات غریق قبل



کار 37 نفر رسیدگی کنم. هر چه تعداد کارکنان بیشتر باشد کار دفتری نیز بیشتر خواهد بود.

در دفتر او که منظره اقیانوس را در پیش چشم دارد، این گونه کارهای اداری با دیدن منظره خوب جبران می شود. اوئن می خندد. این شغل فوق العاده ای است. اوئن هنوز هم از این که چنین شغلی به دست آورده متحیر است، شغلی که یک محل کار عالی و حقوق خوب دارد، و فرصت کمک به دیگران را به او می دهد و همچنین هیجان عملیات نجات اضطراری را هم در بر دارد.

ما هر روز به شکلی به مردم کمک می کنیم. با آدم هایی که از هر گوشه جهان می آیند تعامل داریم و خیلی جالب است. مردم همه گونه سؤالی از ما می کنند، از "دستشویی کجاست" تا "دوستم صدمه خورده" که تبدیل می شود به یک مأموریت پزشکی. ما سفیران ساحل، جامعه، و اقیانوس، و محیط زیست اقیانوس هستیم.

والری دو در باره موضوع های متنوعی، از اکوسیستم مزارع، تا نجات غریق های کنار اقیانوس مطالبی می نویسد. آثار او در نشریاتی چون فوربز، نشریات بهداشتی و درمانی، و روزنامه های ادبی مانند ریور تیت به چاپ رسیده اند.

او مؤسس مشترک شرکتی است که به مردم در نوشتن، ثبت، و انتشار خاطرات گذشته شان کمک می کند.

هشدار می دهیم. مردمی که به خلیج می روند و شنا بلد نیستند، اگر همان طور که این طرف و آن طرف حرکت می کنند به آب نزدیک شوند و بیفتند، ناپدید می شوند و آن ها را در حال غرق شدن پیدا می کنیم.

جکسون مکث می کند. داشتیم به یک گروه از بچه ها نگاه می کردم و همه حالشان خوب بود. دوباره که نگاه کردم، دیدم کسی واکنش خاصی نشان نمی دهد که حاکی از مشکلی باشد. اما احساس غریبی داشتیم، با کفش های غواصی ام به آن سمت دویدم، و همان طور که تصور می کردم، دیدم در کنار این کودکان انگلستان کوچکی از زیر آب بیرون آمده و تلاش می کند بالا بیاید. آن را گرفتم و پسر بچه کوچکی را از آب بیرون کشیدم. او حالش خوب بود و سرفه می کرد و نفس نفس می زد، مدت زیادی زیر آب نمانده بود. اما کسی او را ندیده بود. هیچ کس.

مأموران نجات غریق علاوه بر عملیات نجات و پیشگیری از خطر با مسائل دیگری هم روبرو می شوند از گزیده شدن توسط سفره ماهی تا گم شدن بچه ها و گوشزد ممنوعیت استعمال دخانیات و مشروبات الکلی (نجات غریق های شهر سن دیگو مأموران صلح هستند که اجازه صدور جریمه و بازداشت ناقضان قانون را نیز دارند).

کارهای اداری هم وجود دارد. اوئن به پرونده ای که روی میزش است نگاه می کند و آن را ورق می زند. امروز مشغول محاسبه حقوق ها هستیم، باید به

نجات غریق ممکن است متوجه سختی های کار نشده باشند.

جکسون با خنده می گفت، هنوز پدر و مادرم از من می پرسند غیر از فصل خدمت، چه کار می کنی؟ من 11 سال است که شغل نجات غریق را دارم. و دوستانم نمی دانند که تمام روز مشغول چه کاری هستم.

کار روزانه آن ها جلوگیری از اتفاقات ناگوار از طریق مراقبت است، یعنی مهارتی که با گذشت زمان و کار، تقویت می شود.

اوئن می گفت، ما مراقب مردم هستیم. مراقب کودکانی که برای اولین بار وارد آب می شوند. می توان فهمید که چه کسانی تا به حال در اقیانوس شنا نکرده اند، و با سر در آب های کم عمق شیرجه می روند، به این دلیل، اول با آن ها حرف می زنیم و از تلفات بعدی جلوگیری می کنیم. از طریق رفتار و حرکات مردم می توان چیزهای زیادی در مورد آن ها فهمید.

گاهی حتما مراقبت هم کافی نیست – باید برای تشخیص خطر یک حس ششم داشته باشیم.

جکسون گفت، اولین تابستانی که در خلیج کار می کردم، مراقب حدود 100 نفر بودم که شنا می کردند. مثل اقیانوس نیست که مردم به آب می زنند و به تدریج به آب های عمیق تر می رسند و وقتی می بینیم که چگونه در برابر امواج عکس العمل نشان می دهند، می فهمیم که شنا بلد نیستند و قبل از این که اتفاقی بیافتد به آن ها



# نابخشوده

”هفت تیرکشان غرب دیروز“



کلینت ایستوود و مورگان فریمن در نقش هایی منفی سوار بر اسب.

کند، او را تا حد مرگ کتک می زند، و جسد وی را روبروی بار به نمایش می گذارد. مونی به ”بیگ ویسکی“ می رود تا انتقام دوستش را بگیرد، و پنج مرد، شامل صاحب بار و کلانتر را می کشد. انتقام و پول رضایتی برای وی به همراه ندارد. کید، که برای اولین بار آدم کشته، متوجه می شود که قتل آنقدرها هم باشکوه نیست. کید در حالی که ویسکی خود را سرمی کشد و سعی دارد به احساس گناه خود غلبه کند می گوید، ”فکر می کنم اون حقش بود.“ مونی با ترشروی جواب می دهد، ”همه ما حقمان است.“

در آخر فیلم، مونی مزرعه خود را ترک می کند و به سانفرانسیسکو می رود تا در زمینه منسوجات کار کند. ”غرب کهنه“ دیگر واقعا بخش دوری از گذشته وی می شود.

--چستر پچ

می شوند. آنها 1000 دلار از پول خود را به عنوان جایزه به کسی که آن حمله کنندگان را بکشند، تعیین می کنند. مونی در ابتدا از به دنبال جایزه رفتن سرباز می زند. وی به سکوفیلد کید، هفت تیرکش جوانی که شهرت وی را می ستاید و به وی پیشنهاد می کند که با یک دیگر گروه تشکیل داده و جایزه را تقسیم کنند می گوید، ”من دیگر از این کار خوشم نمی آید.“ اگرچه، مونی تصمیم خود را به خاطر جایزه عوض می کند زیرا به عنوان مردی تنها با دو کودک امید به زندگی بهتری را پیدا می کند. او ند لاسون قانون شکن پیر سابق را، که نقشش را مورگان فریمن بازی می کند، قانع می کند تا به او و کید بپیوندند. سه جایزه بگیر رد دو کابوی را دنبال می کنند. مونی اولین کابوی را بعد از این که لاسون متوجه می شود قادر به کشیدن ماشه نیست، می کشد. کید دومی را می کشد. سپس همه چیز به طرز بدی خراب می شود. کلانتر لاسون را دستگیر می

”نابخشوده“ فیلمی درباره ”غرب کهنه“ است. ”غرب کهنه“ قسمتی از زندگی آمریکایی است که بیش از یک قرن پیش ناپدید شده، ولی هنوز در افکار عموم جایگاه خاصی دارد. کلینت ایست وود، تهیه کننده و کارگردان فیلم، نقش ویلیام مونی، ”قاتل و دزد معروف“ که زندگی خشن خود را کنار گذاشته تا در کانتزاس به کشاورزی بپردازد را بازی کرد. وی در سال 1881، وی بار دیگر اسلحه خود را به کمر بست و بازگشتی ناراحت کننده به گذشته خود را آغاز نمود. مونی مزرعه خود را ترک می کند تا جایزه ای را در بیگ ویسکی، وایومینگ، جایی که دو کابوی از چاقویی برای ضربه زدن به زنی روسپی، و زخمی کردن صورتش به طرز وحشتناکی استفاده کردند، بگیرد. کلانتر محلی، به دو کابوی دستور می دهد تا صاحب بار که روسپی خانه را نیز اداره می کرد، با دادن چند اسب آرام کنند. روسپی ها عصبانی شده و خواستار اجرای عدالت

# گاوچران امروزی

نوشته کندی مولتون



برخی از وظایف و مسئولیت های دوان وود، گاوچران حرفه ای، عبارت است از نگهداری گله گاوها در مزرعه و همچنین حفظ آمار احشام در دفتر.

در ایالات جنوبی، و بیشتر در تگزاس کمک می کردند، و گله را به مناطقی هدایت می کردند که بتواند چرا کند و برای فروش پروار شود. تصویر این گاوچرانان اولیه، حاکی از مردان جوانی بود که صدها یا هزاران رأس دام را به چرا می بردند، آنان را از رودخانه ها عبور می دادند، و پول فروش گاوها را در شهرهایی مانند دوج سیتی یا ایلین در کانزاس، یا اوگالالا در نبراسکا خرج

رو به پایان هستند، دوین که باریک اندام و آرام است و سبیل تر و تمیزی هم دارد، خود را برای زمستان آماده می کند. او حصارها و اصطبل ها را تعمیر می کند و لنگه های یونجه را دم دست قرار می دهد. او برای گرم کردن خانه باید هیزم هم تهیه کند.

امروزه، توصیف "گاوچران" کار آسانی نیست. زمانی بود که گاوچرانان مردانی سوار بر اسب در غرب آمریکا بودند، اما گاوچرانان امروزی از پشت اسب به پشت اتومبیل های چهار چرخ و وانت منتقل شده اند.

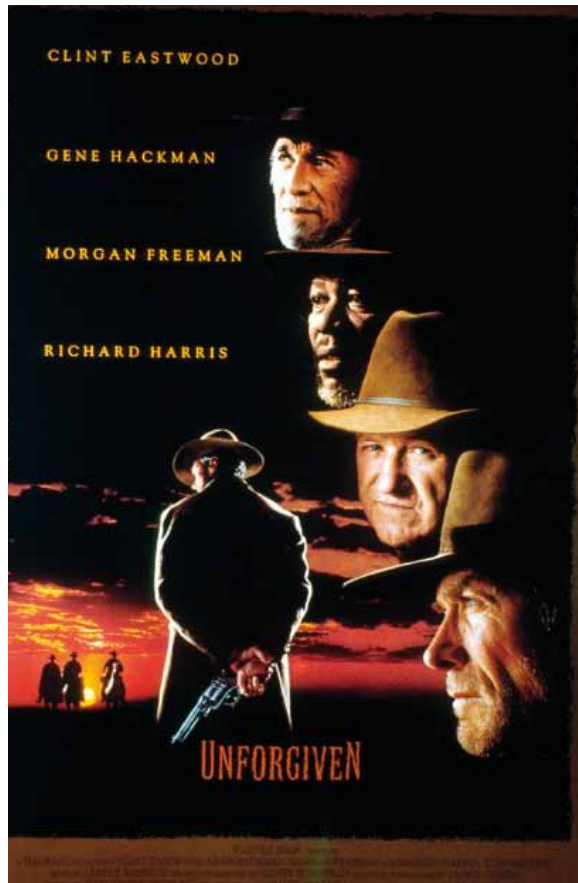
در قرن نوزدهم، غالب گاوچرانان مردان جوانی بودند که در گله داری

هوا در وایومینگ سرد است و با این که هنوز اواسط سپتامبر است، اولین بارش برف، زمین را سفیدپوش کرده است. این فصل مورد علاقه دوین وود گاوچران است که گله گاوها را به نزدیکی مزرعه می برد تا زمانی که توفان های زمستانی همه جا را فرا می گیرد، غذا دادن به آن ها آسانتر باشد. با هر چه کوتاهتر شدن روزها، سرعت کار او نیز کند تر می شود. مدت زمان زیادی باقی نمانده که همراه با دیگر کارگران مزرعه، گله ها را به داخل اصطبل های روباز هدایت، و گاوها را از گوساله ها جدا کنند. اما در طول روزهای تابستانی که

ما به یک دیگر وابسته ایم. من از او مراقبت می‌کنم و او از من. کار گاوچرانان با تغییر فصل تغییر می‌کند. در فصل پاییز، دوین گاوها و گوساله‌ها را جمع، و بعد آن‌ها را از هم تفکیک می‌کند و گوساله‌ها را از شیر می‌گیرد؛ گوساله‌ها به پرورش دهندگان دیگر فروخته می‌شوند که برای یک سال از آن‌ها مراقبت می‌کنند و برای سلاخی پروار می‌شوند. بیشتر مزرعه‌داران تعدادی از گوساله‌های ماده را برای جفت‌گیری نگه می‌دارند. دیگران، مانند مزرعه‌ای که دوین در آن کار می‌کند، گوساله‌های نر را نگه می‌دارند، آن‌ها را پرورش می‌دهند و در فصل فروش بهاره زمانی که سایر مزرعه‌داران برای جفت‌گیری به گاو نر نیاز دارند، آن‌ها را می‌فروشند.

او مانند بسیاری از دیگر گاوچرانان، در جستجوی کار بهتر و فرصت‌های تازه به جاهای مختلف سر زده است. او قبلاً در مزرعه‌ای در نیومکزیکو کار می‌کرد. صرف نظر از محل کار، دو ابزار بسیار مهم برای یک گاوچران، اسب و سگ او هستند. اسب، وسیله‌ی جابجایی آن‌ها برای جمع‌آوری گله است، به ویژه در سرزمین‌های پر از پستی و بلندی؛ و سگ هم دستیار مؤثری در کار آن‌ها است. دوین اسبش را برای کاری که می‌کند تربیت کرده، و سگی هم دارد به نام روزی، که هم در کار به او کمک می‌کند و هم رفیق تنهایی‌هایش است که لحظات کمی نیستند. دوین می‌گوید، روابطم با اسبم بی‌شبهت با روابط من با همسرم نیست.

می‌کردند. با گذشت زمان، مردمان بیشتری برای زندگی به مراتع رفتند. برخی از چراگاه‌ها محصور بود، و ابعاد کار در این مراتع کوچکتر می‌شد. بعضی دیگر به اندازه‌ی جای دادن هزاران رأس گاو گنجایش داشت. در این چراگاه‌ها، گاوچرانان سنت‌های دیرین را حفظ کرده‌اند و گله را برای اطمینان از تغذیه‌ی کافی جابجا می‌کنند. در چراگاهی که دوین وود کار می‌کند، پژوهش‌هایی هم برای پرورش بهتر دام انجام می‌گیرد. یعنی دوین زمانی را هم به بررسی آمار گله، مانند تعداد زایمان‌ها و وزن گاوها می‌گذراند. کارهای دفتری در کار جسمی اختلال ایجاد می‌کند. دوین همیشه نیز با گله‌های گاو و در مزارع و ایومینگ کار نکرده است.

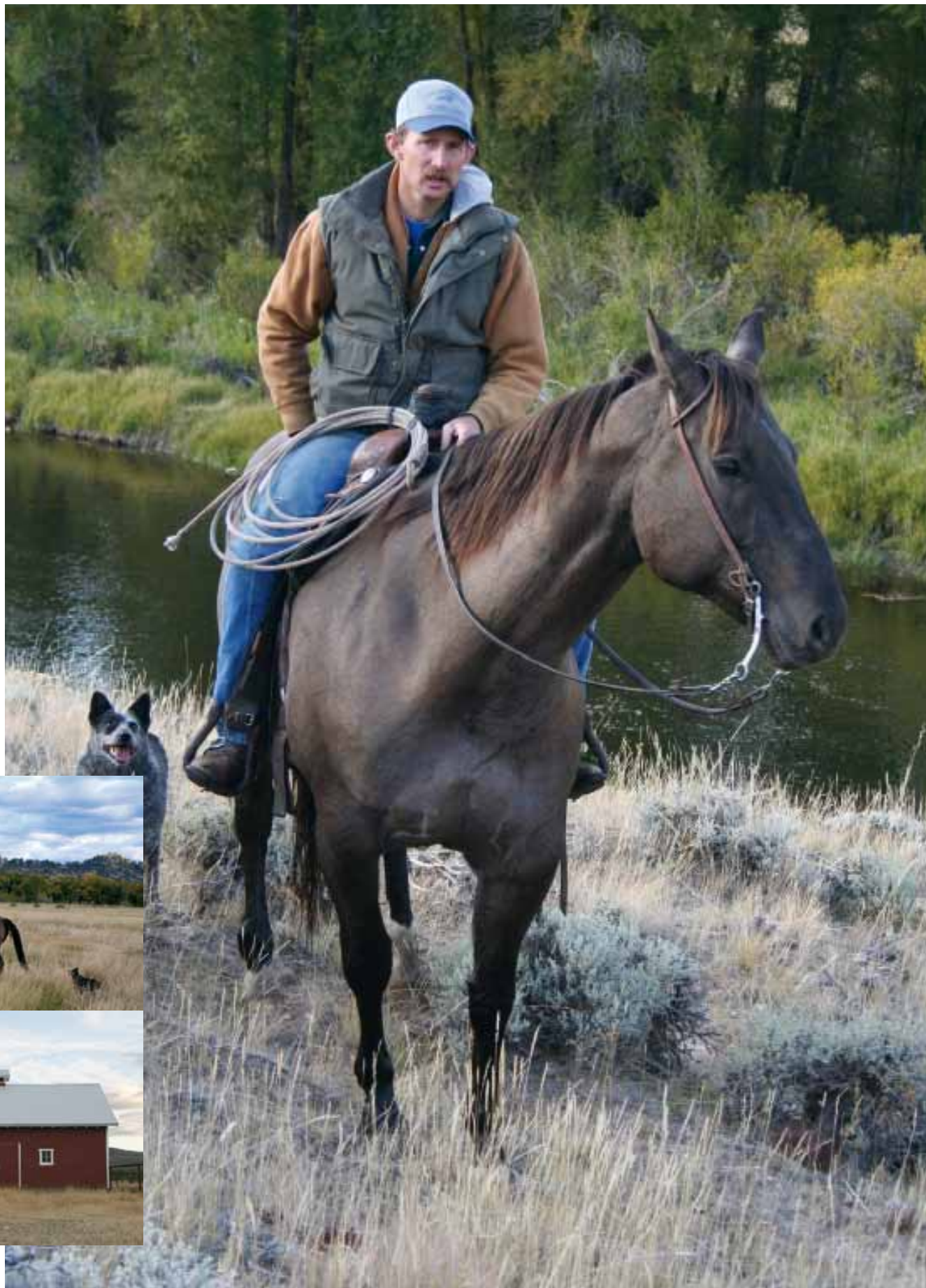


ایفای نقش گاوچران‌ها از بزرگ‌ترین جنبه‌های کار در هالیوود به شمار می‌رود.





کارهای روزانه وود  
مانند مناظر طبیعی  
این مناطق بسیار متنوع  
و گوناگون است. او  
ممکن است یک روز  
سوار بر اسب باشد  
و روز دیگر در حال  
رانندگی با وانت پیکاپ.  
او قسمت عمده کار  
روزانه خود را به تنهایی  
انجام می دهد.







پرسنل کمکی در مزرعه دربرگیرنده تمامی رده های سنی هستند: کورا، دختر 8 ساله وود اغلب در کارهای مزرعه به پدر خود کمک می کند.

در فصل زمستان، دوین گله را در نزدیکی خانه نگه می دارد، تا زمانی که برف ها روی هم انباشته شد، غذا دادن به آن ها آسانتر باشد؛ صرف نظر از شرایط آب و هوایی، گله هر روزه باید تغذیه شود، و این مهم ترین کار در مزرعه است تا این که در فصل بهار یا اواخر زمستان نوبت به زایمان گاوها برسد.

وقتی دوین وود در یک روز یا شب زمستانی و در حالی که بوران است، برای سر زدن به گله می رود، لایه های مختلف پوشاک به تن می کند: لباس زیر ضد نفوذ هوا، پیراهن پشمی ضخیم، جلیقه پشمی، کت بلند کلفت، شلوار جین و جوراب پشمی با پوتین های ضد نفوذ آب. دستکش های گرمی به دست می کند که گاهی ضد آب هستند، چون ممکن است مجبور به درآوردن یخ ها منبع آب شود؛ او می تواند دستش را درون منبع فرو کند، یخ آن را بیرون بیاورد و دستش هم خیس نشود. در کولاک برف، اگر دوین مجبور باشد برای سر زدن به گله برود، می داند چکارکند. او از بیرون رفتن در سرمای سخت برای غذا دادن به گله یا انجام کار دیگری می گوید، ”ما کارمان را انجام می دهیم. شاید از بیرون رفتن اکراه داشته باشیم، اما کارمان را انجام می دهیم.“

دوین برای مرحله زاییدن گاوها، آن ها را به مرتعی نه چندان دورتر از خانه هدایت می کند که درخت و دیگر حفاظ های طبیعی دارد. این بخش از کار سالانه کمی سخت است. او با استفاده از وانت یا خودروی دیگری، یا اسب به طور منظم- روز و شب- میان گله حرکت می کند و به آن سر می زند تا مطمئن شود گوساله ها سالم هستند و می توانند مادرهایشان را پیدا کنند، و اگر نیاز باشد، به چند تایی از آن ها آمپول هم می زند. در هنگام زاییدن گاوها، باید به طور مقطع بخوابد، چون هر دو ساعت یک بار به گله سر می زند.

دوین می گوید، یک گاو چران باید

همیشه حواسش به دام باشد. اخیرا در کار دامداری هم هستیم. آن ها به ما وابسته هستند و ما برای کمک به آن ها باید در هر زمانی آماده باشیم. این به معنای جابجایی آن ها به مناطق پر آب و علف تر و کمک به آن ها در هنگام به دنیا آوردن گوساله است.

کارهای فصل بهار عبارتند از به دنیا آوردن گوساله ها، جدا سازی آن ها و مشخص کردن وضع مالکیت هر کدام، ترمیم حصارها، و آماده شدن برای جابجا کردن گله و رفتن به مراتع تابستانی. در طول تابستان، گله در چراگاه هایی است که از خانه و مزرعه دور هستند، و با علوفه طبیعی تغذیه می کند. در این موقع از سال، دوین تبدیل به یک کارگر مزرعه یونجه می شود، یونجه را درو می کند و لنگه های آن را در جایی قرار می دهد که برای تغذیه زمستان دام ها آماده باشد. در مزارع دیگر، گاوچرانان ممکن است تمام روز روی اسب و در حال هدایت گله به مراتع مختلف باشند، یا از دام های بیمار مراقبت کنند، یا کارهای دیگر انجام بدهند.

تصویر یک گاوچران با کلاه مخصوص و رو شلواری چرمی (که برای محافظت در برابر سرما یا خار و خس به تن می کنند)، چکمه و مهمیزهایی که وقت راه رفتن صدا می کند، تا اندازه ای دقیق است؛ همه گاوچرانان گاهی این نوع لباس را می پوشند و دوین هم مثل دیگران است. اما گاوچرانان امروزی بیشتر کلاه بیس بال بر سر می گذارند (روی آن معمولا تبلیغات غذای دام، طناب، یا شاید کود چاپ شده باشد) و شلوار جین بدون روشلواری چرمی به پا می کنند. در فصل زمستان کلاه پشمی به سر می گذارند که روگوشی هم دارد و برای گرم ماندن، لباس های یکسره ضد نفوذ هوا به تن می کنند.

گاوچرانان انواع ریخت و قیافه ها و سنین را دارند، و در میان آن ها، هم مرد دیده می شود و هم زن (زنانی که واقعا در چراگاه ها کار و گله را

همراهی می کنند هم، گاوچران خوانده می شوند). آن ها گاهی 18 تا 38 ساله و در مواقعی هم مانند کورا، دختر دوین، 8 ساله هستند. این دختر کوچک، از سه سالگی به پدرش در جابجایی و مراقبت از گله کمک کرده است. وقتی او کوچک بود، سوار بر اسب پونی به نام چستر می شد. و دوین با یک ریسمان بلند، هنگام سواری، اسب پونی را هم با خود می برد. بعدها کورا خودش دهانه اسب را به دست گرفت، و اکنون مانند پدرش، روی یک اسب بزرگ گله سوار می شود. (چستر حالا مال برادر کوچکش، بانز است که 5 سال دارد و مانند کورا، سوارکاری را از 3 سالگی شروع کرد). گاهی همسرش لوری هم برای جابجایی گله کمک می کند. رسم کار چراگاه این است که شاید لوری و بچه ها برای گاوچران کار کنند، اما حقوق جدا دریافت نمی کنند.

با این که کوری هنوز کوچک است اما می داند چگونه اسبش را زین کند و زین را بردارد، چگونه پاهای اسب را تمیز کند، در جابجایی گله از کدام طرف برود، دروازه را چگونه باز کند. و بعد از سر راه کنار برود که گله بتواند از دروازه عبور کند. دوین می گوید، بچه هایی که در مزرعه بزرگ می شوند، قوی، متکی به خود، قابل اعتماد و سخت کوش هستند چون از کودکی یاد می گیرند چگونه در همه کارها شرکت کنند.

دوین می گفت، چیزی که باعث می شود به این کار ادامه بدهم، کار در هوای آزاد و وجود گله است. فرصت سوار کردن بچه هایم روی اسب هم یکی دیگر از جذابیت های کار است، چون او می خواهد سنت گاوچرانی را در خانواده نگه دارد. و بعد هم رضایت از سواری در مراتع خوب که علف های مقوی و فراوان دارد، یا در یک دره یا رودخانه، که می داند آب خوبی برای دام تأمین می کند.

دوین می گفت، من هر روز یک کار ثابت انجام نمی دهم. مصاحبت من با بقیه مردم خیلی محدود است. بیشتر

اوقات خیلی دور و برم شلوغ نیست. و برایم مانعی ندارد. راستش با حیوانات راحت تر از انسان ها کنار می آیم.



# بررسی صحنه جنایت : CSI

پیشرفت علم دستگیری تبهکاران را آسان ساخته است



فقط کافی است ما کمی DNA داشته باشیم تا با استفاده از آن تمامی اطلاعات دیگر را به دست آوریم.

پزشکی قانونی است. در فیلم این حس منتقل می شود که گویی آزمایش نمونه های به دست آمده از DNA و یا پیاز مو، بیشتر از شهادت شاهدان عینی به حل معمای جنایت کمک می کند، و مهم ترین کار پلیس در آزمایشگاه و سردخانه اجساد انجام می شود. اما گاهی باهوش ترین مأموران و پیشرفته ترین علوم هم موفق به حل معمای قتل نمی شوند. البته در زندگی واقعی و نه در تلویزیون. در چنین مواردی، تنها مأمور پلیس است که می تواند نشانه ها را کنار هم قرار دهد و مجرم را دستگیر کند.

نوشته چستر پاچ

مدارک صحنه قتل نادیده گرفته نمی شود. در یکی از پرونده ها، وجود یک تکه ناخن پا ثابت کرد کسی که ادعای دفاع شخصی می کرده، در اصل قاتل بوده است. در پرونده دیگری، لکه های چربی و الیاف فرش معرف قاتل بودند. جمع آوری مدارک و آزمایش آن ها، و تفسیر هر کدام، مأموران تحقیق را به کندوکاو های شگفت انگیزی وامی دارد. در یکی از قسمت های این فیلم به نام "راشوماما" با کنایه به فیلم ژاپنی معروف راشومون، درباره زوایای دید متفاوت هر یک از اعضای تیم پزشکی قانونی در مورد واقعه ای واحد، که در قتل مادر داماد در جشن عروسی است، صحبت می کند. هر کدام از این روایات، اعضای تیم CSI را قدمی به حل معمای جنایت نزدیک تر می کند. تا این که معلوم می شود قاتلان، دو ساقدوش عروس بوده اند.

در فیلم CSI، نقش پلیس اهمیتی ندارد. کار آن ها تنها دستگیری عوامل مشکوک بعد از تحقیقات کارشناسان

مأموران پلیس آن ها را "جوخه" عجایب" می خوانند اما آن ها کارشناسان پزشکی قانونی دفتر جرم شناسی لاس وگاس و قهرمانان CSI: تحقیقات صحنه جنایت هستند. آن ها با استفاده از میکروسکوپ یا کامپیوتر و بررسی کوچک ترین آثار جرم، راه حل دشوارترین پرونده های جنایی را پیدا می کنند. تماشاگران از دیدن ابزار فوق پیشرفته آنان و هوش شگفت انگیزشان لذت می برند. از زمان شروع پخش CSI در سال 2000، این فیلم از پر بیننده ترین فیلم ها بوده و در میان برنامه های تلویزیونی غالباً از بالاترین میزان محبوبیت برخوردار بوده است. محبوبیت این برنامه به قدری بوده که دو برنامه مشابه آن در نیویورک و میامی اتفاق می افتد، تهیه شد.

مأموران تحقیق CSI کار خود را بر پایه شواهد و مدارک انجام می دهند، که بر خلاف شاهدان عینی، هرگز دروغ نمی گویند. هیچ موردی از کوچک ترین

# همه چیز در چهره این شهر کوچک آرام است

نوشته برایان هیمن



فرمانده ریچارد جوزیتی در حال کنترل منطقه با دوربین از درون ماشین گشت خود

است که هر دو بیست و چند سال دارند. دیپلم ها و گواهی های آموزشی مختلف او بر دیوار بالای سرش آویخته است. روی دیوار مقابل، عکس هایی در دو طرف قفسه کتاب به چشم می خورد که یکی از پسرهایش را در حال بازی فوتبال در دبیرستان نشان می دهد و دیگری را در یک مسابقه شنا در بالای قفسه کتاب قایمی با عکس چهار تن از بازیکنان سابق تیم بیس بال مورد علاقه او، یانکی های نیویورک دیده می شود. روی میزی که پشت گویستی قرار دارد یک جام یانکی ها در کناری، و سه مجسمه کوچک هم در کنار دیگر است. یک مأمور پلیس که دستش را

میدلبری در کانتی کات که چندان هم متعلق به غرب وحشی نیست، عبور می کند. اگر سرتان پایین باشد متوجه نمی شوید که از قلب این شهر کوچک پر درخت با وسعت 5/18 مایل مربع (9/47 کیلومتر مربع) عبور کرده اید. در اداره پلیس ساعت 1 است و ریچارد گویستی، در دفتری که در کنار ساختمان قرار دارد و روی در آن نوشته "رییس" به چشم می خورد، جلوی میز کامپیوتر نشسته است؛ او یک لباس سرمه ای به تن دارد و به ایمیل ها رسیدگی می کند که بخشی از کارهای اداری شغل او است. میز کامپیوتر پر از عکس هایی از همسر و دو پسرش

برای محافظت دور شانه یک دختر انداخته و فرشته ای که نگهبان او است. رییس پلیس، مردی 48 ساله صادق و صمیمی است. گویستی مربی فوتبال جوانان و بسکتبال دبیرستان در شهر واتربری است که در آن متولد شده، و از 25 سال قبل که به میدلبری نقل مکان کرد، جزو سرقلمی آن جا شده است. این شهر کمی بیشتر از 7000 سکنه دارد و میزان جنایات خشونت آمیز آن بسیار



پایین است.

در تلویزیون و فیلم ها، معمولا کار پلیس را در قالب تعقیب با ماشین و تیراندازی های بی پایان نشان می دهند. اما آن تصاویر ارتباطی با واقعیت کار گویستی در یک شهر کوچک و بسیاری از نواحی سراسر کشور، ندارد. گویستی می گفت، می دانم که در تلویزیون شما شاهد تعقیب و گریزها هستید؛ سرقت از بانک؛ تیراندازی و درگیری. ما پیام های زیادی برای درخواست خدمات داریم. در این شهر کوچک، دو شریان حیاتی وجود دارد که از وسط شهر می گذرد. برای

همین، تصادفات زیادی رخ می دهد، باید وسایل نقلیه را هدایت کرد چون ترافیک زیادی ایجاد می شود. ما اولین پاسخگوی تصادفات اتومبیل هستیم... ما هنوز هم تجهیزاتی برای باز کردن اتومبیل های قفل شده داریم. این ها از جمله خدمات کوچک پلیس در جامعه است.

گویستی در سال 2005 به جانشینی رییس پلیس ارتقا یافت و در سال 2008 این وظیفه را به طور دائم به عهده گرفت. او در سال 1985 به عنوان مأمور نیمه وقت پلیس کار خود را در میدلبری آغاز کرد، و در سال 1987

به بخشی در همان نزدیکی منتقل شد، و دو سال بعد از آن به طور تمام وقت کار خود را در این شهر از سرگرفت. او در دو یا سه تصادف اتومبیل حاضر شده و شاید بیش از 20 سال است که تصادف دیگری ندیده است. هفت تیری که در غلاف و به کمرش آویزان است چه؟ گویستی گفت، ما در سرقت ها از هفت استفاده می کنیم. اما من تا به حال از سلاح خدمتم استفاده نکرده ام.

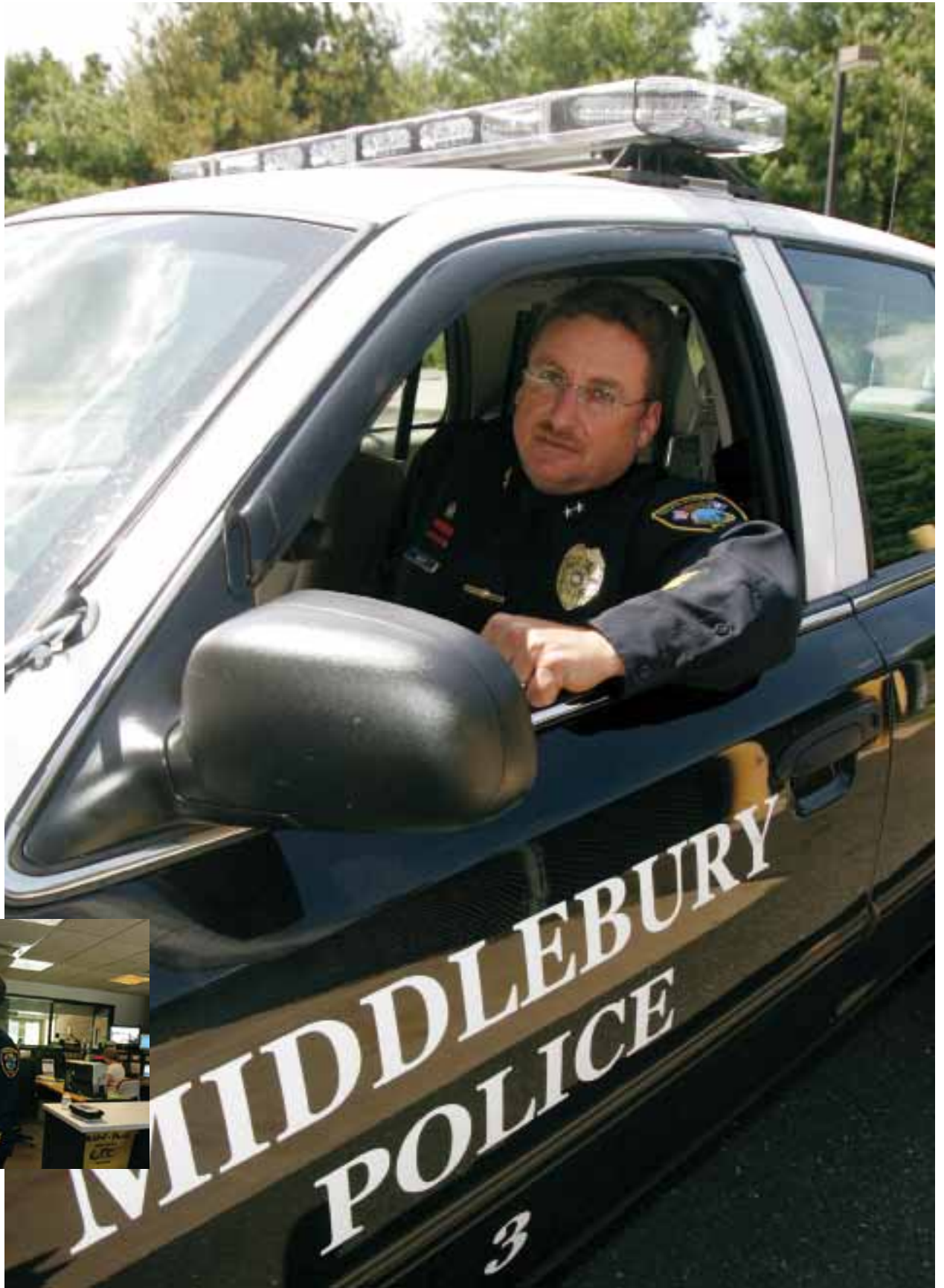
او در حال حاضر بیشتر نقش سرپرستی را به عهده دارد و بر کار 14 مأمور پلیس و 8 فرمانده نیروها نظارت می کند. با این حال در صورت لزوم در



مسلح و دارای قوه تصور و خلاقیت: کوچک ترین نشانه و علامت نیز برای تیم CSI دارای اهمیت است.







فرمانده ریچارد جوزیتی  
اغلب به جریمه  
رانندگانی که با سرعت  
زیاد حرکت می کنند،  
می پردازد و یا برای  
حل مشکلات ناشی  
از ترافیک وارد عمل  
می شود. او تا کنون  
هیچگاه در ماموریتش  
با اسلحه خود شلیک  
نکرده است.





نوشتن گزارش یکی از مهم ترین وظایف افسر پلیس به شمار می رود

مرخصی باشد، در هر ساعت از روز که سرقتی اتفاق بیفتد یا شیشه اتومبیلی را بشکنند، من باید برای نظارت بروم تا این که کس دیگری بیاید و مأموریت را به او بسپارم. گویستی گفت، برای انجام تحقیقات عمیق تر، او و یا مأمورانش از تلفن،

من سوپرمن یا بهتر از رؤسای دیگر هستم. بلکه چون شهر کوچک است، اگر نفرا تم سرکار های دیگر باشند، من جوابگوی درخواست ها هستم. یا وقتی من از دفتر بیرون می روم، آن ها ممکن است گرفتار کارهای دیگر باشند و برای همین کار های بیرون را انجام می دهم. من در مورد تصادفات اتومبیل تحقیق کرده ام. به آژیر خطر سرقت پاسخ داده ام. اگر نایب من

صحنه هم حاضر می شود. گویستی گفت، من مسئولیت تمامی عملیات اداره پلیس میدلبری را به عهده دارم، از بوجه تا آموزش، زمانبندی، و انضباط. مسئول ارتباطات نیز هستم. ما پیام های مربوط به حریق، پلیس، و کارهای عمرانی را دریافت و منتقل می کنیم. و مسئولیت سرپرستی مستقیم آن با من است. باید در آن واحد چند کار را انجام بدهم. منظورم این نیست که بگویم

ایمیل، و کامپیوتر استفاده می کنند. این مأموران می توانند سوار خودروهای خود شوند و اگر گزارش یک سرقت به آن ها برسد، و یا اگر به چیز مشابهی مشکوک شوند، می توانند آن را از طریق کامپیوتر به تمامی بخش های ایالت اطلاع دهند... از حجم اطلاعاتی که می رسد و می گویند که موارد مشابهی را مشاهده کرده اند، تعجب می کنید. این مأموران با اتکا به آموزش هایی که دیده اند، با مردم مصاحبه می کنند. یا این که مناطقی را تحت نظر می گیرند. گویستی گفت، فن آوری، کمک های شایانی به مجریان قانون کرده است، اما هنوز هم پلیس باید گشت های خودش را بزند. برخلاف آن چه در تلویزیون دیده می شود، برای حل معمای یک قتل ممکن است به زمان زیادی نیاز باشد. ستوان جان دماره، یکی از نیروهای سابق میدلبری که همراه با گویستی مربیگری تیم فوتبال را به عهده دارد گفت، در بررسی صحنه جنایت CSI، آن ها همه چیز را در عرض هشت ساعت حل می کنند؛ این اصلا واقع گرایانه نیست. باید بگویم میزان مواردی که ما به نتیجه می رسیم، از 60 تا 70 درصد است، که میزان بالایی است... ما جامعه را می شناسیم. می دانیم با چه کسانی باید حرف بزنیم. برای مثال در نوبت کاری شب، پسرک روزنامه فروش همه چیز را می بیند. گویستی در زمان کودکی خود، هدفش محافظت از مردم و خدمت به آن ها نبود. پدرش، فرد، یک ابزار ساز بوده و مادر فقیدش، الن، با خواهرش در کار املاک و مستغلات بودند. اما ریچارد از 5 سالگی به ورزش علاقه داشت و می خواست یک بازیکن حرفه ای بیس بال شود. بعدها تقریبا در 14 سالگی در لیگ تابستانی واتربری بازی کرد و پلیسی با او حرف زد. این مأمور پلیس به گویستی گفته بود، اگر نمی خواهی بازیکن حرفه ای بیس بال شوی، چرا پلیس نمی شوی؟ من گفتم، آره. تو به این می خندی. و او گفت، یک

پلیس شو، مثل من. از سر و کار داشتن بامردم خوست خواهد آمد.

با همین محاوره، به کار فعلی رسید که در سال 1982 با کار به عنوان کلانتر در دادگاه واتربری آغاز شد، و در آن جا با مطالب زیادی در باره مجریان قانون آشنایی پیدا کرد. گویستی با غرور به گذشته می نگرد و می گوید، جرم هایی بوده که او در حلش کمک کرده بود، مانند وقتی شخص مسنی مورد دستبرد قرار گرفته و اشیایی که به آن ها وابستگی احساسی داشت، به سرقت رفته بود. تقریبا همه اجناس بیمه بود. گویستی گفت، این ارضا کننده بود زیرا می دانستی که... آن ها هر روز احساس گناه می کنند از آن چه سال ها در خانه داشته و حالا از دست داده اند؛ او اضافه کرد، همه اش کار جمع آوری اطلاعات پراکنده در ادارت دیگر، و از جایی به جای دیگر رفتن بود، اطلاعاتی که ما از طریق اداره خودمان به اعتبار آن پی بردیم.

علاوه بر این، او امیدوار است در نقشی که معمولا مشاهده نمی شود پلیس ها ایفا کنند، تغییر به وجود آورده باشد، و آن راهنمایی جوانان و نشان دادن راه درست به آنان با هشت سال کار در نظام مدارس محلی بود. او از طریق برنامه ای موسوم به آموزش مقاومت در برابر استفاده از مواد مخدر (DARE)، خطرات این مواد را برای آن ها توضیح می داد. گویستی افزود، وقتی می بینم بچه هایی که به آن ها چیز یاد می دادم اکنون بزرگ شده و خودشان بچه دار شده اند، برایم بسیار رضایت بخش است. بچه هایی را می بینم که حالا دکتر، دندانپزشک، افسر پلیس، و معلم شده اند. در جشن عروسی تعداد زیادی از آن ها شرکت کرده ام. به افراد همین را می گویم. اگر بتوانید روی کسی تأثیر بگذارید، یعنی کارتان را خوب انجام داده اید. براین هیمن به

مدت 27 سال در نیویورک به نوشتن مطالب ورزشی اشتغال داشته و موفق به کسب جوایز متعدد خبرنگاری در سطح منطقه و کشور شده است. او در حال حاضر برای جورنال نیوز. یکی از روزنامه های شرکت گانت در وایت پلینز واقع در ایالت نیویورک کار می کند و مقاله هایی هم به طور آزاد برای نیویورک تایمز و آسوشیتد پرس می نویسد.



# داستان عامه پسند

”اول شلیک کن، بعد سوال کن“



جولز (ساموئل ال جکسون) و وینسنت (جان تراولتا) به اعمال خشونت آمیز عادت کرده اند.

وینستون وولف (هاروی کیتل) که کار چاق کن است و کارش سر در آوردن از چنین موقعیت های غامض جنایی بود، خون و مغز متلاشی شده مقتول را به آسانی و گویی این که دارند بعد از پایان کتک کاری همه چیز را سرچایش می گذارند، پاک کردند. وینستون حتی در حالی که لباس رسمی به تن کرده بود، با فنجان قهوه در دستش می رسد و بر صحنه دورانداختن جسد نظارت می کند. جانت ماسلین، منتقد فیلم نشریه نیویورک تایمز درباره این فیلم نوشت، در این دنیای غریب، هیچ چیزی قابل پیش بینی یا آشنا نیست. او توضیح می دهد، نمی توان صرفاً برای دیدن فیلم داستان ”عامه پسند“ همین طوری وارد سینما شد. درست مانند آلیس در سرزمین عجایب است، باید قدم به سرزمین ناشناخته ها گذارد.

نوشته چستر پاچ

مشمئز کننده می دانستند اما تنها مسئله ای که موجب سختگیرانه ترین انتقادهای شده، به قول تارانتینو در مصاحبه ای، ”خشونت، خشونت، خشونت، خشونت و خشونت“ بود.

آغاز و پایان فیلم، مرد و زنی را نشان می دهد که هنگام صرف صبحانه در رستوران و بدون نقشه قبلی، تصمیم می گیرند هفت تیر هایشان را بکشند، صندوق رستوران را بریباند و جیب مشتریان را هم خالی کنند. دو شخصیت اصلی این فیلم- وینسنت، که نقش او را جان تراولتا بازی می کرد، و جول، که ساموئل ال جکسون نقش او را ایفا می کرد- آدمکش های حرفه ای بودند که قبل از سر راه برداشتن قربانیانشان، گفتگوهای غریبی با هم داشتند. در جایی از فیلم، وینسنت به طور اتفاقی مردی را که در صندلی عقب اتومبیل نشسته بود می کشد، چرا که در هنگام عبور اتومبیلش از روی سرعت گیر، هفت تیرش به صورت اتفاقی شلیک کرد. آن ها با کمک

فیلم ”داستان عامه پسند“ یکی از محبوب ترین، با نفوذترین و بحث انگیزترین فیلم های سال های اخیر بوده است. این فیلم که دومین ساخته کونتین تارانتینو است برای نخستین بار در سال 1994 در جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد و جایزه نخل طلائی، بهترین جایزه این جشنواره را از آن خود کرد. تارانتینو برای فیلمنامه بدیع آن برنده جایزه اسکار شد و هیئت ملی نقد و معرفی فیلم، آن را به عنوان بهترین فیلم در نظر گرفت و تارانتینو هم مفتخر به دریافت عنوان بهترین کارگردان شد. طنز تلخ تارانتینو و سبک روان او موجب شد بسیاری از او تقلید کنند. ریچارد کورلیس، منتقد نشریه تایم، داستان عامه پسند را ”با نفوذترین فیلم آمریکایی دهه 1990“ لقب داد.

اما سایر منتقدان تا این اندازه نسبت به این فیلم ابراز علاقه نکرده اند. بعضی، دنیای نکبت باری را که در فیلم نشان داده می شود و مملو از گانگسترها و معتادان به مواد مخدر است، پأس آور و حتی

# سلامت و امنیت: اولویت های دوگانه

نوشته مگان ای. وانگ



مالکوم بلاندل با دقت زیاد - و پس از حصول اطمینان از خالی بودن خشاب - در حال تمیز کردن هفت تیر گران بهای خود است.

هاوایی بود که در دوران کودکی به آن جا می رفت. او 12 سال داشت و در رقابت های تیراندازی شرکت کرده بود. بلاندل هنوز هم هیجان اولین باری که تفنگ به دست گرفته بود را به یاد دارد؛ از همان زمان بود که به اسلحه علاقه پیدا کرد.

او بعد از ورود به دانشکده با استفاده از بورس تحصیلی ROTC [سپاه آموزشی افسران ذخیره]، در پنج

متخصص هستند: وکلا، لابیست ها، و کارمندان بخش فن آوری پیشرفته. نور به گونه ای طلایی رنگ است، و هوا برای نیمه پاییز لطیف است.

خانواده بلاندل با تصویر خشونت آمیز تبهکاران اسلحه به دست اصلا جور در نمی آید. جکی مدت ها است که به طور داوطلبانه با انجمن مددکاری حیوانات همکاری می کند، برای سازمانی که قبلا از تعدادی بچه گربه مراقبت کرده بود. بلاندل ریاست یک شرکت توسعه نرم افزار را به عهده دارد.

اولین باری که بلاندل تفنگ به دست گرفت، در اردوی پیشاهنگی در

خانه زرد رنگ ملکوم و جکی بلاندل با اشتیاق برای پاییز تزئین شده است. کدو حلوایی های خانگی روی پله های جلو چیده شده و نواری با حروفی به رنگ های نارنجی و مشکی برای رهگذران "هالووین مبارک" را بیان می کند. خانواده بلاندل روی یک کانایه حصیری و در ایوان خانه نشسته اند و سگ کوچکشان، شارلوت سوفیا، هم پایین پای آن ها نشسته است. از این نقطه خوش منظره می توان زوج هایی را دید که با کالسکه بچه عبور می کنند، و بچه های محل که دسته دسته از اتوبوس مدرسه بیرون می آیند. ساکنان خانه های اطراف، کارمندان

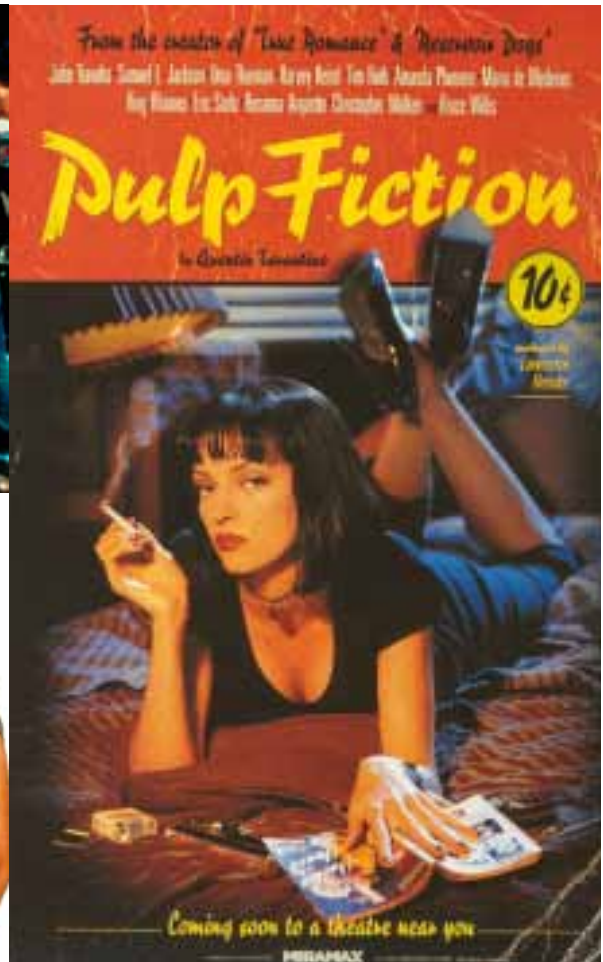


بلاندل فکر می کند اسلحه گرم باید در شرایط خاصی شلیک شود- و همین طور موقعیت های زیادی است که شلیک نکردن آن مسئولانه است. در ایالات متحده، قوانین مربوط به داشتن و حمل سلاح از ایالتی به ایالت دیگر (و گاهی در مناطق مختلف یک ایالت واحد)، متفاوت است. در برخی ایالت ها در اختیار داشتن اسلحه با قوانین سختی همراه است (مانند برخورداری از مجوز، ثبت نام و پروانه آن)، در حالی که در ایالت های دیگر داشتن سلاح گرم چندان هم کار سختی نیست. در ویرجینیا که خانواده بلاندل در

دیگران، مانند بلاندل و دوستانش برای سرگرمی و به طور تفننی از اسلحه استفاده می کنند و در رقابت های ورزشی و باشگاه های خاص اسلحه شرکت می کنند. در این قبیل رویدادها، تدابیر ایمنی مطمئناً به دارندگان اسلحه گوشزد می شود. بلاندل می گوید، افرادی وجود دارند که در این گروه ها شرکت دارند، و جانیانی نیز هستند که اسلحه حمل می کنند. افرادی مثل من نیز هستند [سپاه آموزش افسران ذخیره]- خیلی ها هستند- که از تفنگ برای شرکت در مسابقه ها، برای ورزش و یا دفاع شخصی استفاده می کنند.

سال بعد، خدمت اجباری سربازی را با تفنگداران دریایی آمریکا گذراند. زمانی که از سپاه تفنگداران دریایی خارج شد، به مدت 15 سال، در مدتی که مشغول تکمیل کار خود در زمینه فن آوری پیشرفته بود، از سلاح گرم جدا ماند. او در سال 2004، هنگامی که در کار خود مهارت پیدا کرده بود، کار تفننی خود را به عنوان ورزش تیراندازی از سر گرفت.

او توضیح می دهد، مردم با انگیزه های گوناگون به سراغ اسلحه می روند. بعضی به شکار می روند و از آن برای هدف قرار دادن شکار استفاده می کنند.



در فیلم پالپ فیکشن نباید با گانگسترها درگیر شوید.



میتھیو بلانبل و ژاک، همسرش، هنگامی  
که از اسلحه های خود استفاده نمی کنند،  
تا دقت زیاد این اسلحه ها را در محلی امن  
نگهداری می کنند.





عکس بالا: بلاندل ها در ایوان جلوی خانه خود و در حال بازی با سگ خود، شارلوت سوفیا.  
عکس سمت راست: بلاندل هیچگاه اسلحه پر را با خود حمل نمی کند، مگر زمانی که قصد شلیک کردن را داشته باشد.



آنجا زندگی می کند، استفاده از اسلحه در مناطق مسکونی محدودیت های جدی دارد. اما این خانواده دوستانی دارند که در مناطق روستایی همین ایالت ساکن هستند و برخورد مردم با سلاح گرم کاملاً با کسانی که در شهرها و حومه زندگی می کنند، متفاوت است. دوستان خانواده بلاندل 60 اکر (24 هکتار) زمین های جنگلی را در اختیار دارند که در قسمتی از آن یک میدان تیر درست کرده اند. این منطقه وسیع خارج شهر جایی است که بلاندل فکر می کند به دلیل ابعاد آن، شلیک تفنگ به طور کنترل شده در آن مانعی ندارد. به

دلیل نبودن رهگذر و عابر در این محل، امکان ندارد کسی به طور تصادفی مورد اصابت گلوله قرار گیرد. بلاندل با اشاره به تسامح در مورد داشتن اسلحه در مناطق غیر شهری می گوید، این بخشی از فرهنگ آن ها است. و تأکید می کند که میزان خشونت در این مناطق بیشتر یا کمتر از جاهای دیگر نیست. بلاندل از این موضوع نتیجه می گیرد که می توان داشتن اسلحه گرم را با امنیت توأم کرد، به شرطی که دارندگان اسلحه آموزش

ببینند و از آن مسئولانه استفاده کنند. در حالی که خانواده بلاندل مدافع آزادی داشتن و استفاده از اسلحه هستند، این موضوع را جدی می گیرند. بلاندل می گوید، نباید با اسلحه بازی کرد. من یا تفنگ هایم را تمیز می کنم یا آن ها را شلیک می کنم، در غیر این صورت در گاو صندوق نگهداری می شوند.

این مسئله تنها در حرف نیست. بلاندل به درخواست نگارنده، یک هفته تیر از گاو صندوق سیاه رنگش که به بزرگی یک یخچال است و 1000 پوند (450 کیلو) وزن دارد، بیرون می آورد. او گاو صندوق را باز می کند و هفت تیر را در حالی که لوله اش را رو به پایین گرفته، به زنش می دهد، و فقط دو کلمه به زبان می آورد: "امن است." این سخنان مبین هم سؤال و هم درخواست هستند. جکی اسلحه را کنترل می کند تا مطمئن شود پر نیست. در نظر کسانی که اسلحه ندارند، شاید این کار غیرضروری به نظر برسد. اما برای خانواده بلاندل، ایمنی یکی از استانداردهای کار با اسلحه است. بلاندل می گوید، خیلی مهم است که قبل از کار با آن، مطمئن شویم که خالی است. این کار را از روی احتیاط می کنیم. بلاندل بارها تکرار می کند که حتماً اگر فکر کنیم که اسلحه پر نیست، این کنترل باید انجام شود. هرگز نباید لوله اسلحه را به طرف شخص یا چیزی که دوست نداریم از بین ببریم، نشانه برویم. در وقت کار با اسلحه گرم باید خیلی مواظب بود. این کار را باید همیشه در زندگی انجام داد. و اطمینان دارم که رعایت این قانون، برای هر کسی مفید است.

این زن و شوهر علاوه بر رعایت مقررات ایمنی در هنگام کار با اسلحه، وقتی پنج سال قبل بلاندل دوباره به تیراندازی علاقه مند شد، و برای اطمینان از این که در نگهداری از سلاح هایش همه شرایط ایمنی را رعایت می کند، داوطلبانه از پلیس خواستند که آن را کنترل کند. بلاندل به آزادی شخصی مبتنی

بر مسئولیت شخصی اعتقاد دارد. او کسانی را که غیر مسئولانه با اسلحه کار می کنند، و از آن به منظور ارتکاب جرم استفاده می کنند، تحمل نمی کند. بلاندل می گوید، وقتی می شنوم مردم کارهای خلافی با اسلحه انجام می دهند، خیلی ناراحت می شوم چون می دانم که موقعیت دیگران را نیز به خطر می اندازند. آنها شرایط را برای سایر کسانی که مسئولانه از اسلحه استفاده می کنند، سخت تر می کنند. وقتی خانواده بلاندل درباره سلاح گرم صحبت می کنند، همیشه موضوع احترام مطرح می شود. بلاندل می گوید، در صورتی که ارتکاب جرمی با اسلحه صورت گیرد، مجازات آن بسیار سنگین است. می توانید از خود دفاع کنید. اما این جا غرب وحشی وحشی نیست. در صحبت از سینما، بلاندل به خاطر تصویر خنده داری که در فیلم ها از اسلحه گرم نشان می دهند، اوقاتش تلخ می شود. او می گوید، فیلم ها غالباً ریختگی به واقعیت ندارند. من شاهد چیزهایی هستم که به لحاظ فنی غلط است. این ها فیلم است، نه واقعیت. آنها چیزهایی نشان می دهند که غیرممکن است. او به صحنه هایی اشاره می کند که بدون پر کردن اسلحه، به شلیک ادامه می دهند، و یا صحنه هایی که در آن تازه واردان بدون تمرین و بدون این که سلاحشان لگد بزند، به هدف می زنند.

بلاندل می گوید، امیدوارم مردم متوجه باشند که فیلم ها برای سرگرمی درست می شوند. در این فیلم ها تصاویری به کار گرفته می شوند که احساسات تماشاگر را برانگیزند. آنها تلاش می کنند تماشاگران را برای دو ساعت سرگرم کنند. این ضرورتاً بازتاب سبک زندگی در آمریکا نیست.

مگان ای وانگ نویسنده و ویراستار  
دفتر برنامه های اطلاعات بین الملل.  
وابسته به وزارت امور خارجه است.



# کالبد شناسی "گری"

"زندگی عشقی پر تحرک پزشکان نمایش های تلویزیونی"



ما بسیار جذاب تر از آن هستیم که در کنار این بوته ها عکس بیندازیم.

درهم تنیدگی این روابط پیچیده، غالباً وقت بیشتری از تشخیص بیماری و انجام عمل های جراحی می برد. با تمامی این چالش های شخصی و حرفه ای، پزشکان فیلم "کالبدشناسی گری" حتی یک روز عادی و یکنواخت هم ندارند.

انتظار عمل پیوند قلب بود، نامزد شد. پزشکان فیلم کالبدشناسی گری، بیشتر وقت خود را صرف مراقبت از یک دیگر می کنند. دکتر ریچارد ویر، رییس بخش جراحی، علاقه خاصی به انترن به نام مردیت گری دارد، که او هم به نوبه خود روابط طولانی و پیچیده ای با درک داشته است. بر حسب تصادف، دکتر ویر روابط مشابهی هم با مادر مردیت داشته، که پزشک سرشناسی بوده است. آدیسون، همسر درک، که او نیز پزشک است، در نیویورک زندگی می کرد اما همراه با دکتر مارک اسلون، معشوق سابقش، به این گروه از پزشکان در سیاتل پیوست. انترن ها هم روابط نزدیکی با یک دیگر دارند؛ جورج اومالی، ایزی، و مردیت با هم زندگی می کردند. جورج با هر دوی آن ها روابط جنسی برقرار کرده بود و رابطه طولانی تری با ایزی داشت، حتی زمانی که همسر کلی تورز، جراح استخوان و همکارش بود.

معالجه بیماری های وخیم، ضایعات شدید، یا رویارویی با مسائل دشوار پزشکی کار هر روزه پزشکان بیمارستان گریس در سیاتل است. برای پرستون برک یا درک شیرد، دو تن از ماهرترین جراحان مجموع تلویزیونی کالبدشناسی گری، پیوند قلب یا عمل مغز، کار هر روزه محسوب می شود. چالش انگیز تر، نجات جان مردی بود که در حین نزدیکی جنسی دچار حمله قلبی شده بود و باید او را از معشوقه اش "جدا می کردند" و بعد هم مورد دانشجویی که برای تحت تأثیر قرار دادن دوستش در محل ساختمانی در حال ساخت، در سیمان گیر افتاد. پزشکان فیلم کالبدشناسی گری کاملاً مراقب بیماران خود هستند. دکتر الکس کارو، با زنی که در پی سانحه کشتی دچار جراحی و فراموشی شده، و مشغول معالجه او بود، رابطه نزدیکی برقرار کرد - و متعاقباً با او همبستر شد. ایزی با دنی دوکت، بیمار قلبی که در

# اشتیاق به خدمت

نوشته مگان ای وانگ



دکتر ام. ناتالی اکونگ هم در محل کار خود و هم در محل زندگی خود به افراد نیازمند کمک می کند.

خلاقانه و پر معنا بر جهان داخل و خارج بیمارستان تأثیر گذار باشد. از دکتر اکونگ و خواهر و برادر جوانتر او، در هنگام جوانی انتظار می رفت که علی رغم هر شرایطی، موفقیت کسب کنند. پدر آن ها، مهاجری اهل ترینیداد، برای آنها الگوی رفتاری بود. او حتی یک روز از کارش غیبت نمی کرد و به فرزندانش می گفت که وظیفه او هر روز عبارت است از به سرکار رفتن است و وظیفه آن ها سعی و

داشته است. در مدرسه ابتدایی – که هم دانش آموزان و هم مربیان و نیز مدیر مدرسه، همگی آفریقایی آمریکایی بودند – ناتالی جوان چیزهایی درباره مبارزات تاریخی و مشارکت آفریقایی آمریکاییان در ساختار آمریکایی بودن آموخت. این آموزه های مهم، در او حس مسئولیت مدنی و میل به مشارکت مثبت در جامعه را ایجاد کرد که سرانجام منجر به تصمیم گیری او برای انتخاب حرفه پزشکی گردید. دکتر اکونگ با احساس شدیدی نسبت به قومیت و شخصیت فرهنگی خود به عنوان یک زن آفریقایی آمریکایی بزرگ شد و مصمم است از راه های

دکتر ام ناتالی اکونگ در محله های کارگری کویبنز و بروکلین واقع در شهر نیویورک بزرگ شده و بیشتر همسایگانش، سایر خانواده های آفریقایی آمریکایی بوده اند. این خانم 41 ساله که مادر دو فرزند است، با این که به هیچ وجه در زندگی مرفه و تجملی نداشته است، اما شکرگزار نعمات و امتیازاتی است که در زندگی نصیب او شده است: والدینی مسئول و دقیق و جامعه ای یکپارچه و متحد که نوعی احساس غرور نژادی و مسئولیت مدنی در او ایجاد کرده است. تجربه های نخستین دکتر اکونگ بر شخصیت فعلی او تأثیر زیادی





پزشکان مجموعه Grey's Anatomy بیش از آن که به آناتومی بیماران خود علاقمند باشند، به آناتومی یک دیگر علاقمند هستند. صفحه مقابل: دکتر ام. ناتالی اکونگ به افرادی با درآمد پایین و بیماران جامعه اقلیت کمک می کند.

آسانی چشم پوشی کرد. در عوض، دکتر اکونگ تصمیم گرفت در بیمارستان هایی خدمت کند که محل مراجعه بیماران متعلق به طیف وسیع اقشار فقیرتر جامعه هستند. او در فعالیت های خارج از بیمارستان هم به طور داوطلب شرکت می کند، از جمله به صورت "دکتر اردو" برای کودکانی که به اردوهای تابستانی می روند، او در خدمات عمومی کلیساها و فعالیت برای حمایت از هنر، خدمات نوجوانان

پزشکی 20 ساله کار در زمینه طرحی را آغاز کرد که او را به جنوبی ترین مناطق کشور برد و در دلتای می. سی. سی. پی. در درمانگاه بهداشتی و درمانی محلی، مشغول کار با مادران نوجوان گردید. این تجربه عمیق به او فهماند که برگشتن به نیویورک و تمام کردن دانشکده پزشکی و گرفتن تخصص در رشته زنان و زایمان به او کمک می کند تا در زندگی زنان جوان تغییرات اساسی به وجود آورد. تجربه او در جنوب کشور در دهه 1980 نشان دهنده عدم برابری در پزشکی نوین هم بود. او مصمم به کاهش این نابرابری ها بود و برای همین، از موقعیت های کارخصوصی با درآمد عالی که می توانست زندگی کاملاً مرفه برایش به ارمغان بیاورد، به

کوشش در مدرسه است. ناتالی که پایبند خواسته والدینش بود موفق شد در نظام مدارس دولتی نیویورک، جزء برترین ها شود. بعد از اتمام دوره دبیرستان، در تمامی دانشگاه های لیگ آیوی پذیرفته شد، اما تصمیم گرفت در برنامه ممتاز و فشرده دانشکده سوفی دیویس تحصیلات زیست-پزشکی دانشگاه نیویورک (CUNY) ثبت نام کند، این برنامه طوری بود که در 22 سالگی می توانست دکتر شود - یعنی سنی که غالب هم سن و سال های او تازه از دانشکده فارغ التحصیل می شدند. دکتر اکونگ طی دوره تحصیل پزشکی، پایبندی خود به عدالت اجتماعی و خدمات عمومی را مستحکم تر کرد. هر چند تا آن زمان دور از خانه زندگی نکرده بود، اما این دانشجوی





و امور بین المللی از طریق سازمانی موسوم به لینکس هم شرکت دارد که متشکل از زنان متخصص آفریقایی-آمریکایی است. دکتر اکونگ می گوید، فکر می کنم نیاز زیادی به کار و ارائه علم پزشکی و بهترین و برترین دستاوردهای این علم به میان افرادی وجود دارد که قدرت مالی کافی برای مراجعه به "پزشکان خوب" را ندارند. موضوع فقط پول درآوردن به عنوان پزشک نیست. بلکه بیشترین تلاش من برای حمایت از خانواده و همین طور

جبران خدمات جامعه است. تعهدهای بیشتر دکتر اکونگ مستلزم داشتن انرژی زیاد، وقت کافی و مدیریت مناسب، و مهم تر از همه این ها، پایبندی شخصی است. او هر روز ساعت 5 صبح برای دعای صبحگاهی و مراقبه از خواب بیدار می شود و بعد به سراغ فعالیت های متعدد خود می رود. لازم به گفتن نیست که زندگی دکتر اکونگ فرا تر از محدوده بیمارستان هم گسترده است. از دلخوشی های بزرگ او خانواده است. علاوه بر

بزرگ کردن دو فرزندش، یعنی بردن به موقع آن ها به مدرسه و کمک در تکالیف درسی، دکتر اکونگ نقش فعالی در برنامه های فوق العاده آنها هم دارد. او می گوید، من کار بیمارستان را دارم و در خانه نیز مشغول هستم، و تأکید می کند که کاری که در خانه انجام می دهد، مانند کارهایی که در بیمارستان می کند، واجب و مهم، و به لحاظ بدنی شاق است. زندگی پزشکان پیچیده و پر از فشار است. و به عنوان مادری که باید فرزندانش را هم بزرگ



پزشک بودن بسیار فراتر از تنها مداوای بیماران است: عکس بالا: اکونگ در حال به روز کردن چارت اطلاعات پزشکی بیمار. همکاران اکونگ خوش سیما و حرفه ای هستند.

کند، مانند نوعی تردستی است. به غیر از برنامه‌پر مشغله او شامل رفت و آمد میان خانه و بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های متعددی که در آن کار می‌کند، دکتر اکونگ تعهد کامل هم به خدمات اجتماعی هم دارد. علاوه بر کار تمام وقت به عنوان دستیار استاد در بخش زنان و زایمان دانشکده پزشکی ییل و پزشک رسمی مرکز پزشکی سن ونسان، او نیمی از وقت آزاد خود را صرف وظایف غیربالینی می‌کند، مانند کار داوطلبی در مرکز بهداشتی محلی، مشارکت در فعالیت‌های کلیسا، نقش مدیریت در انجمن ملی پزشکی، چاپ پژوهش‌هایی در مجلات پزشکی تخصصی، و کار داوطلبی در مأموریت‌های پزشکی خارج از کشور که او و همکارانش را به کشورهایمانند جمهوری دومینکن و غنا هم برده است، و برای ساکنان محلی درمانگاه‌های پزشکی رایگان راه اندازی کرده اند.

دکتر اکونگ وقت اندکی برای انجام مراقبه روزانه خود دارد اما بسیاری از پزشکان برای برخورداری از وقت کافی با معمای بزرگی روبرو هستند. او می‌گوید، دکترها وقت کافی برای پرداختن به تمرین‌های بدنی و خوردن غذا و حفظ وزن خود ندارند. وقتی کار از همه طرف روی سر آدم می‌ریزد، رسیدگی به این کارها دشوار می‌شود. او به شوخی اشاره ای حاکی از سرزنش به فیلم‌های تلویزیونی می‌کند که پزشکان را با بدن‌های ورزیده و در هر ساعت از شبانه روز سرحال نشان می‌دهند و با خنده می‌گوید، اغلب پزشک‌ها آن شکلی نیستند.

دکتر اکونگ، به غیر از کار داوطلبانه و فعالیت‌هایی که بودجه آن از طریق کلیسا تأمین می‌شود برایش مهم است که با برگزاری جلسات سخنرانی برای دست‌اندرکاران امور بهداشت و درمان در همه سطوح (کارکنان درمانگاه محلی، دانشجویان پزشکی، پرستاران، و پزشکان) درباره موضوع‌های مختلف، از هشیاری

فرهنگی تا چگونگی برآوردن نیازهای جوامع محروم صحبت کند و نابرابری‌های موجود در زمینه مراقبت‌های درمانی را هر چه بیشتر کاهش دهد. دکتر اکونگ می‌گوید، هنوز حرف‌های زیادی درباره مسائل قومی مانده که باید مطرح شود... زیرا موجب تغییر می‌شود. من این موضوع را درباره بهداشت زنان به چشم می‌بینم.

این باور، در مرکز توجه او به سلامتی زنان قرار دارد، هم در سطح محلی و هم در سطح جهانی. دکتر اکونگ می‌گوید، غالب اوقات زنان هستند که در مورد مسائل مربوط به سلامتی خانواده تصمیم می‌گیرند. آن‌ها هستند که بچه‌ها را دکتر می‌برند، و آنها هستند که از کودکان بیمار مراقبت می‌کنند. این موضوع حتی در مورد همکاران من که مادر و پزشک هستند هم صدق می‌کند، با همه عناوین و تحصیلاتی که دارند، هنوز آن‌ها هستند که باید از بیماران خانه مراقبت کنند. کسانی که با دکتر اکونگ سر و کار داشته‌اند خوش شانس بوده‌اند، زیرا اومسئولیت نگهداری از خانواده خود، جامعه، و جهان بزرگ‌تر را درست مانند شفا دهنده جهانی به عهده گرفته است.

مگان ای. وانگ نویسنده و ویراستار دفتر برنامه‌های اطلاعات بین‌الملل وابسته به وزارت امور خارجه آمریکا است. دختر شایعه پرداز

# دختر شایعه پرداز

”در حال دروغ پراکنی“



خوش صحبت، حسود، و ثروتمند؛ ما نقاط ضعف و سابقه اشتباهای شما را پیدا خواهیم کرد و به تمامی مدرسه خواهیم گفت.

”دختر شایعه پرداز این جا است -- تنها منبع اطلاعاتی شما درباره زندگی خصوصی نخبگان منهن. و من چه کسی هستم؟ این رازی است که هیچ وقت بازگو نخواهم کرد.“

هیچ کس از هویت وی خبر ندارد، اما همه در ”دانشکده کانستنس بیلارد“، موسسه علمی پر هزینه و خصوصی دختران در منطقه ”اپرایست ساید“ منهن، با ولع وبلاگ و پیامک های ”دختر شایعه پرداز“ را می خوانند. آنها از طریق ”دختر شایعه پرداز“ درباره ”بزرگ ترین و مهم ترین خبرها“ -- یعنی بازگشت غیرمنتظره سرینا ون در وودسن یک سال بعد از این که وی ناگهانی نیویورک را به مقصد مدرسه شبانه روزی در کانتیکت ترک کرد -- خبردار شدند. رفتن سرینا بدون خبر و اطلاع بود؛ وی حتی به بهترین دوستش، بلیر والدروف، چیزی نگفته بود. ولی آنچه که در آخرین شب اقامتش در نیویورک اتفاق افتاد، از کسی پوشیده

نماند. سرینا با دوست پسر بلیر، نیت آرچیبالد، رابطه جنسی برقرار کرد. و آنچه مسئله را بدتر کرد این بود که، نیت هیچگاه با بلیر رابطه جنسی نداشته بود.

”دختر شایعه پرداز“ واقعا از ”دعوی سخت“ بین ”دختران زیبا“ خوشش می آید، و بلیر و سرینا او را در این مورد ناامید نکردند. آنها در گروه جوانان فخر فروش ثروتمند و طبقه ممتاز ”آپر ایست ساید“ تبدیل به رقیب شدند. برخوردهای زشت آنها در مهمانی های مجلل، نمایش های طراحان مد، و حتی در خانه رئیس دانشکده در ”دانشگاه یل“ وقتی برای بازدید از محوطه دانشگاه رفته بودند، اتفاق افتاد. در نهایت دو دوست از هم بریده، دوباره آشتی کردند، ولی همچنان بر سر رابطه جنسی و منزلت اجتماعی نقشه می کشیدند. بلیر اظهار کرد، ”من فقط باید بدانم که در این گوشه مزخرف منهن، ثروت، جاه طلبی، و بی بندوباری اخلاقی هنوز پابرجا و زنده است.“

عملکرد برخی از بزرگسالان اطراف بلیر باید او را از این بی بند و باری مطمئن کرده باشند. پدر نیت، معتاد به کوکائین، به خاطر دستگیر نشدن از کشور فرار کرده است. کاترین میسون بیتون، نامادری دوست پسر جدید بلیر، مارکوس، هم با دوست پسر قدیمی بلیر، نیت، و هم با نا پسری خود رابطه نامشروع دارد. نیت از دوست خود چاک پرسید ”آیا تا کنون این احساس رو داشتی که نقشه کل زندگی ما از قبل برای ما کشیده شده است؟ این که ما در آخر درست مثل والدینمان می شویم؟“

چاک جواب می دهد، ”این فکر بدبینانه ای است.“

”تو می دونی که منو دوست داری. دختر شایعه پرداز.“



# کمک به خانواده، دوستان و جامعه

نوشته مگان ای. وانگ



کتی کاندی ( نفر دوم از سمت چپ ) به والدین خود علاقه بسیار زیادی دارد و با کسب نمرات عالی در مدرسه و اشتغال به صورت نیمه وقت به خانواده خود کمک می کند.

در بارهٔ پسرها، و مشکلاتشان را برای هم می گویند. اما زندگی کند سرشار از داستان قرارهایش با پسرها نیست. او در حال حاضر دوست پسر ندارد، اما در مراسم رقص مدرسه شرکت کرد. همراه با پسری از مدرسه ای دیگر. دانش آموزان مدرسه کند از خوش گذارنی خوششان می آید و مهمانی هم برگزار می کنند اما او فکر می کند در برنامه

نوجوانان همسن و سالش دوست دارد با دوستانش بیرون برود و با سگش که از نژاد دانمارکی است و تویی نام دارد، بازی کند. او در تیم تشویق کنندگان مسابقه های ورزشی مدرسه در سال دوم شرکت داشت. اما کند و دوستانش فقط برای سرگرمی خرید نمی کنند. در مدرسه آن ها پوشیدن لباس رسمی اجباری است. دوستان کند گاهی برای تفریح، در خانه هم به تماشای فیلم می پردازند و هیچ یک از آن ها اتومبیل ندارد. کند می گوید که دوستانش هوای یک دیگر را دارند، و رقابت جو نیستند و از پشت به هم خنجر نمی زنند. آن ها غالباً با هم درد دل می کنند، به ویژه

در یک بعد از ظهر تابستانی در ماه اوت، خانه کاترین کند در کالیفرنیا در مه غرق شده است. کند 18 سال دارد و همراه با والدینش در یکی از محله های کارگرنشین سانفرانسیسکو زندگی می کند. خانه های این محله، ساده و کوچک هستند: باغ یا استخر شنا ندارند. در واقع، بسیاری از خانه های این ناحیه تازه رنگ شده اند. خانه سبز رنگ خانواده کند تر و تمیز است و سه سطل زباله های بازیافتی هم در جلوی خانه با دقت چیده شده اند. کند که ترجیح می دهد او را کتی صدا کنند، در یک دبیرستان دخترانه کاتولیک درس خوانده است. او مانند



عکس های سمت چپ، بالا، و راست: چه کسی بسیار جذاب است و چه کسی جذاب نیست – این موضوعی است که برای این نوجوانان در برنامه تلویزیونی Gossip Girl اهمیت دارد. عکس بالا: شیوه زندگی شاد و بی دغدغه معروف ترین ستاره های برنامه های تلویزیونی، که تنها در فکر خرید لباس و سایر وسایل هستند.



دوره از انتخابات اخیر به عنوان کارمند حوزه رأی گیری به رأی دهندگان کمک کرد.

زندگی خانوادگی کند به زندگی بسیاری از همکلاسی هایش شباهت دارد که آنها هم فرزندان مهاجران هستند. کنده در ایالات متحده متولد شده اما والدینش از السالوادور و به امید زندگی بهتر، به آمریکا مهاجرت کردند. آن ها با حقوق اندکی که می گیرند (مادرش در خانه ها نظافت می کند و پدرش در آشپزخانه یک هتل

سال تحصیلی به همکلاسی هایش درس خصوصی می داد، و به عنوان مشاور برای یک اردوی مدرسه راهنمایی به طور داوطلبانه کار می کرد، او یک باشگاه برای اطلاع از اخبار مربوط به بورس های تحصیلی درست کرده موسوم به S.T.R.I.V.E. (تیم تحقیق برای بورس تحصیلی و شور و نشاط تحصیل)، و برای کودکان محروم نیز برنامه تفریحی با اتومبیل های اسباب بازی ترتیب داده است. او در شورای دانش آموزان انتخاب شد و در چهار

های تلویزیونی در مورد جنبه اجتماعی زندگی نوجوانان، غلو می شود. کند می گوید، در این برنامه ها، گویا همه دخترها فقط به بخش اجتماعی زندگی شان توجه دارند. اما در واقع، من باید میان برنامه درسی و معاشرتی خودم توازن برقرار کنم. آدم نباید یا ستاره ای بزرگ باشد یا یک خرخوان. می توان هر دو جنبه را داشت.

کار مورد علاقه کند، خدمات اجتماعی است، که همیشه در اوقات فراغت به آن می پردازد. کند در طول





فراتر از تنها یک چهره زیبا: کاندی دانش  
آموز برجسته با نمرات عالی است که به  
خدمات اجتماعی و کمک به افراد نیازمند  
می پردازد.





خانواده کاندی همراه با سگ خود، تویی، در حال پیاده روی. کتی در برابر مشکلات و چالش های متعدد استقامت و پایداری زیادی از خود نشان داده است.

کنم. کنده با صدایی که از شوق می لرزید گفت، من می خواهم به دانشگاه بروم و در پایان، پول همه دوره تحصیل

کند علی رغم چنین چالش هایی، برای خودش تاسف نمی خورد. او وضعیت خودش را با کسان دیگری که در دنیا زندگی می کنند، مقایسه می کند و انگیزه او میل زیادش به موفقیت است و جبران محبت کسانی که به او خیلی چیز ها داده اند، از جمله پدر و مادرش، معلم هایش و مدرسه. کند می گوید، همه این افراد می خواهند که من خوب باشم. و نمی توانم آنان را نا امید

محلّی مشغول به کار است)، نمی توانند بدون برخورداری از کمک هزینه تحصیلی از عهده مخارج فرستادن دو دخترشان به دانشگاه برآیند. کند می دانست در صورتی که بخواهد به دانشگاه مورد علاقه اش برود، باید راهی برای تأمین مخارج آن پیدا کند. باشگاه S.T.R.I.V.E. کارش آگاهی دادن درباره امکانات کسب بورس تحصیلی به هم مدرسه ای هایش بود.

را بپردازم. زمانی بود که پدرم در دو جا کار می کرد تا بتواند مخارج مدرسه مرا بدهد. می خواهم به آن ها نشان بدهم که قدر همه کارهایی را که برای من کرده اند، می دانم.

علی رغم بار درسی چالش انگیز (از جمله تعداد کلاس های افتخاری) و بار سنگین فعالیت های فوق برنامه، او در هر چهار سال دبیرستان موفق شد نمرات عالی بگیرد. او دو زبان را می داند و بر انگلیسی و اسپانیایی تسلط دارد، و زبان فرانسه را هم خوب صحبت می کند. او درس ریاضی را به عنوان یکی از دروس انتخابی سال چهارم برداشت. فقط چون به این درس علاقه داشت. در قدرشناسی از موفقیت های تحصیلی کنده، به او مجوز شرکت در دو جامعه آموزشی افتخاری داده شد، فدراسیون بورس های تحصیلی کالیفرنیا و جامعه ملی افتخاری. تلاش های او نادیده گرفته نشد. کند موفق به کسب تعداد زیادی جایزه و بورس تحصیلی گردید، از جمله جوایزی برای خدماتش در جامعه، مانند جایزه اسپارتن، بالاترین جایزه فارغ التحصلان مدارس برای موفقیت در دروس و قدردانی از تعهدات آنان به مدرسه و جامعه. با این که کند به خاطر موفقیت هایش مورد تمجید زیادی قرار گرفته، اما این قبیل تشویق ها انگیزه او نیست. او می گوید، خدمات اجتماعی کاری رضایت بخش است. و دانستن این که می تواند در زندگی کسی تغییری به وجود آورد، خشنود کننده است.

ممکن است تصور کنید که چنین برنامه سنگینی در طول سال تحصیلی کنده را خسته و فرسوده کرده و می خواهد تابستان را به استراحت و وقت گذراندن جلوی تلویزیون سپری کند. اما کند کسی نیست که به موفقیت های به دست آمده اش اکتفا کند. در این تابستان در دو جا کار می کند. در مجموع شش روز در هفته. تا بتواند برای خرید کتاب های دانشگاهی در پاییز پول جمع کند. او در دیوان عالی سانفرانسیسکو کارآموزی می کند و

به عنوان دستیار برنامه ریزی در یک بنگاه املاک نیز مشغول به کار است. کند با تصمیم قاطع جهت اقدام برای بورس تحصیلی و کسب چند بورس از سوی سازمان های مختلف، در دانشگاه سانفرانسیسکو (یک کالج خصوصی و انتخاب اولش برای تحصیل) مشغول تحصیل است و شهریه آن را هم از جیب خودش نمی دهد. اما کند هنوز در خانه والدینش زندگی می کند و می تواند پول اجاره خانه را صرفه جویی کند و کماکان به فعالیت های اجتماعی ادامه دهد.

بیش از هر چیز، تجربه پدر و مادرش بود که او را متقاعد ساخت هر کسی در صورت داشتن امکانات پایه، می تواند در ایالات متحده برای خودش کسی شود. کنده می گوید، آن ها هنگام جنگ آمدند و باید همه چیز را از نو شروع می کردند. همین که می بینم آن ها به این جا آمدند و توانستند کاری شروع کنند، پس چه چیزی جلودار من است؟ مطمئن هستم که آنها سختی های بیشتری از من کشیده اند. کند نه تنها از داستان زندگی والدینش الهام گرفته، بلکه احساس می کند مسئولیت دارد تا با موفقیت های خودش، زحمات آن ها را جبران کند. او می گوید، آنها هر پولی که درمی آورد باید برای غذا، پوشاک و چیزهایی که به آن احتیاج داریم خرج کنند، و برای همین، ما پول اضافی نداریم. می خواهم شغل خوبی پیدا کنم و بعد خانه ای بخرم تا بتوانم به پدر و مادرم که تا این حد برای من زحمت کشیده اند کمک کنم.

# مؤسسه حقوقی بوستون

”رفتار عجیب وکلا“



تقریباً قانونی: این وکلا هم در زندگی شغلی و هم در زندگی خصوصی خود متخصص تفسیر قانون به شیوه دلخواه خود هستند.

یک دیگر می مانند. از آنجایی که دنی از بیماری آلزایمر رنج می برد -- بیماری که وی همیشه اصرار دارد بیماری جنون گاوی است -- وی و آلن تصمیم می گیرند که با یک دیگر ازدواج کنند تا آلن حقوق همسری برای اداره و کنترل مسائل مالی و پزشکی دنی را داشته باشد. آنتونین سکالیا قاضی دیوان عالی کشور مراسم ازدواج را برگزار کرد. دنی با تعجب می گوید، ”ما ازدواج کردیم.“

آلن جواب می دهد، ”می تونی باور کنی؟“

چستر پاچ در دانشگاه اوهایو به تدریس تاریخ اشتغال داشته و دارای عنوان عضو برجسته هیئت علمی است. او نویسنده سه کتاب درباره سیاست آمریکا و سیاست خارجی است. کتاب بعدی او که به زودی از سوی انتشارات دانشگاه کانزاس منتشر می گردد، ریاست جمهوری رونالد ریگان نام دارد. نوشته چستر پاچ

عنوان دفاع از خود، شلیک کرد به دلیل این که نمی خواست از کسی دفاع کند که به یک نوجوان تجاوز کرده و وی را به قتل رسانده بود. حتی دنی و آلن در جایگاه مخالف یک دیگر بر سر پرونده های حقوقی سیاسی قرار گرفتند. زمانی که شهر کونکورد سعی در جدائی از ماساچوست داشت، آلن وکیل خواهان و دنی وکالت و مشاوره خوانده بود. اگرچه، دنی و آلن در یک مورد با یک دیگر موافقت: هر دو فکر می کنند که باید بتوانند در ”علائق شان“ نسبت به زنان پیش روند. دنی به موکلین و همکاران زن خود پیشنهاد رابطه می دهد. وی حتی یک عروسک بزرگ شده، به اندازه طبیعی به شکل شریک ارشد خود، شیرلی شمیت دارد. آلن با دستیاران در شرکت خود و حتی با یک قاضی که مسئولیت چند تا از پرونده های وی را داشته رابطه برقرار کرده است. با این حال، و علی رغم زن بارگی اصلاح ناپذیرشان، آلن و دنی در کنار

دنی کرین و آلن شور هر دو وکلایی قدرتمند در شرکت حقوقی کرین، پول، و شمیت در مجموعه تلویزیونی ”مؤسسه حقوقی بوستون“ هستند. آنها با این که عملاً بر سر هر مسئله مورد بحث با یک دیگر مخالفت می کنند ولی دوستانی صمیمی و در عین حال عجیب هستند. دنی موافق مجازات مرگ است، و آلن با آن مخالف است. آلن مخالف سرسخت و دارای عقاید خاص در مورد جنگ در عراق است، ولی دنی با بی حوصلگی به دوستش می گوید، ”تو یا ما هستی و در غیر این صورت برضد ما.“ آلن موافق کنترل اسلحه است؛ دنی هر قانونی در مورد اسلحه را تجاوز به حقوق قانونی خود می داند. دنی در دفتر خود اسلحه نگه می دارد و هر از گاهی وقت حرف زدن با همکاران یا موکلانش آن را در دست می چرخاند. وی حتی، گاهی به دلایل عجیب و غریبی مایل است شلیک کند. دنی، به یک موکل که از طرف دادگاه به وی ارجاع شده بود، با



# مدافع اخلاق

نوشته کارن هافستین



ریچارد بیلین بیشتر وقت خود را پشت میز به بررسی و تکمیل پرونده های مشتریان خود اختصاص می دهد - و کمتر به ایجاد صحنه های شلوغ و پرهیاهو در صحن دادگاه می پردازد.

کنند بر این اساس است که کسی کارش را درست انجام نداده است. برای همین باید قرارداد نوشت. و برای همین است که کار به شکایت می رسد. با هر چه پیچیده تر شدن جامعه به آدم هایی نیاز پیدا می شود که بتوانند [این پیچیدگی ها را] درک کنند، آدم هایی که مردم به آن ها اطمینان داشته باشند.

موریس تاون که در سال 1715 بنا نهاده شد، به عنوان مقر فرماندهی ژنرال جورج واشنگتن در جنگ های انقلابی (1775-1783)، جایگاه خاصی در تاریخ آمریکا دارد. امروزه، شهر آرامی است با خانه هایی به سبک ویکتوریا، ساختمان های اداری، فروشگاه و رستوران ها. این شهر به عنوان مرکز

در بیست سال گذشته، ریچارد بیلین در ایالت نیوجرسی به کارهای حقوقی اشتغال داشته است. او دارای مدرک کارشناسی از دانشگاه راتجرز و مدرک حقوق از دانشگاه جورج واشنگتن است و در حال حاضر با شرکت واکس و هارتمن واقع در موریس تاون کار می

از زمین تا سقف اتاق پوشیده از قفسه های کتاب است و کتاب های قطور در جلدهای چرمی دست ساز با عناوینی مانند حقوق در آمریکا، مکتب نیوجرسی، و قوانین یک دست تجاری به چشم می خورند. میز بلندی در وسط اتاق کنفرانس قرار دارد که دور آن تعدادی صندلی راحتی چیده شده است. سر میز مردی که به نظر مهربان می رسد و موهای بلوطی رنگی دارد نشسته و با تکیه به پشتی صندلی می گوید، سخنی که همیشه به مردم می گویم این است که، اگر همه کارشان را آن طور که باید انجام می دادند، دیگر نیازی به وکلا نبود، چون تمام کاری که وکلا می



همه چیز در موسسه  
حقوقی کرین، پول،  
و اشمیت در بوستون  
روند قانونی خود را  
طی می کند.



درخواست عملاً شماره 115 بودم. قبل از این که نوبت پرونده من برسد، باید سه ساعت و نیم آن جا می نشستم. همیشه برای خودم کار یا مطالب خواندنی می بردم که در مدت انتظار بی کار نمانم. اما این امور را هرگز در تلویزیون نشان نمی دهند، این که چگونه باید سه ساعت بی کار نشست و انتظار کشید. آن ها وقت های تلف شده و زمانی را که در خارج از دادگاه می گذرد، نشان نمی دهند.

ها طول بکشد تا برای پرونده ای دادگاه تشکیل شود. خیلی از وکلایی که من می شناسم، در سال بیشتر از یک یا دو دادگاه ندارند. فیلم ها و تلویزیون به ندرت مقدار زمان واقعی را که وکلا باید در دادگاه منتظر بمانند تا به پرونده شان رسیدگی شود، نشان می دهند. زمانی را به یاد می آورم که در دادگاه ورشکستگی کار زیادی داشتم. ساعت 9 صبح که در دادگاه حاضر می شدم، در فهرست

ناحیه، دارای دادگاه بزرگی انباشته از کارهای روزانه است. وقتی از او پرسیده شد که کار حقوقی واقعی چه تفاوتی با آن چه در تلویزیون و فیلم ها دیده می شود، دارد، بیلین خندید و گفت، تنها دفعه ای که الی مک بیل [برنامه تلویزیونی مربوط به وکلا] را تماشا کردم، دیوانه شده بودم، چون موکل می آمد و درست روز بعد، دادگاه تشکیل می شد. واقعیت خیلی متفاوت است، زیرا شاید ماه ها و سال



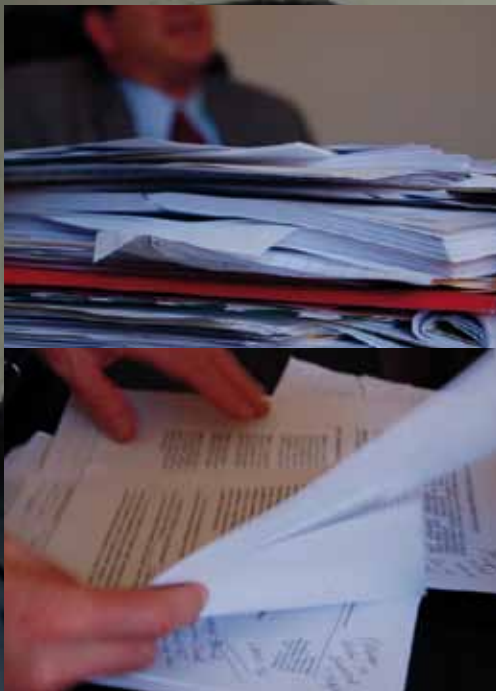
Beilin stands by the law.



بیلین می گوید، این روز ها به ندرت به دادگاه می رود، زیرا ماهیت بیشتر کاری که انجام می دهد غیر خصمانه است. بیشتر وقتش را به نمایندگی منافع انجمن صاحبان خانه (از جمله هیئت مدیره های متجمع های آپارتمانی) و دولت های شهری می گذراند. او پیش نویس احکام و قطعنامه هایی را تهیه می کند که بعدا تبدیل به قوانین شهری می شوند. او با مسائل روزمره در رابطه با اجرای این قوانین

هم سروکار دارد. بیشتر وقت بیلین به شرکت در شوراها و شبنانه شهر می گذرد. هر گاه احکام تازه ای مقرر می شود، یک ماه بعد از آن به تشکیل جلسه استماع اختصاص می یابد و بعد از آن هم شورا باید به اجرای آن رأی بدهد. او می گوید وقتی حکمی برای تغییر حد مجاز سرعت مطرح می شود، حضور آن همه مردم برای شرکت در مباحث مربوط به آن تعجب آور است.

بیلین می گوید، این ها قوانینی هستند که بر زندگی روزمره مردم تأثیر دارند... این اولین مرحله دموکراسی است. او ادامه می دهد، در جلسه های شورای شهر می توان مشاهده کرد که چه کاری برای چه کسی اهمیت دارد، و واقعا هم به بحث گذاشته می شود. اعضای شورا مشكلات مردم را مد نظر دارند- مانند دسترسی همه محل ها به خدمات آتش نشانی- و در حل آن می کوشند.



وکلا در حال مطالعه حجم انبوهی از اسناد و مدارک برای دفاع از موکلان خود به شیوه ای موثر و کارآمد.

من واقعا خوشحالم که غالب اعضای هیئت ها و شوراها از افراد داوطلب هستند، آن ها کاری می کنند که بدون دستمزد است و گاهی تا جایی که می توانند، واقعا زحمت می کشند. آن ها مردمانی بسیار صدیق هستند. شاید به نظر احساساتی بیاید، ولی کمک کردن به مردم واقعا خوب است.

بیلین افزود، وقتی به نیازهای مردم رسیدگی می کند احساس رضایت دارد و در همین راستا به یاد 15 سال قبل و مورد خاصی افتاد. وقتی در زمینه حقوق ورشکستگی فعالیت داشت یکی از موکلین به من زنگ زد و گفت، بعد از چند ماه، دیشب اولین شبی بود که توانستم با خیال راحت بخوابم، متشکرم. از جمله مسائلی که به نظر بیلین، وکیل مجرب باید داشته باشد، توانایی تفکیک امور مهم از دیگر امور است. او می گوید، مهم است بدانید چه موقع حق با شما است، و بر آن اصرار بورزید، و چه موقع حق با شما نیست و بتوانید به مردم بفهمانید چرا حق دارند و چرا حق ندارند. خیلی وقت ها وکلا به موکل شان وعده برنده شدن معادل با یک میلیون دلار می دهند، فقط برای این که بتوانند 30.000 دلار دستمزد خودشان را راحت بگیرند. خیلی از اوقات مهم ترین مانع در برابر حل پرونده، این است که نمی دانیم انتظارات موکل را چگونه برآوریم. او اضافه می کند، در نهایت باید به مردمی که وکلانشان را می پذیریم اهمیت کافی بدهیم.

بیلین به عنوان عضو کمیته اخلاقی وکلا، کارهای زیادی در این زمینه انجام می دهد. او می گوید هنگام توصیه کردن به مشتری باید غیر از مسائل حقوقی مسائل دیگری را هم لحاظ کرد، مانند مسائل اقتصادی و اخلاقی.

زنگ تلفن همراه او که موسیقی متن یکی از فیلم های وسترن کلاسیک سینمای ایتالیا به نام خوب ، بد، و زشت است، به صدا در می آید. او معذرت می خواهد و به تلفن همسرش جواب می

دهد. بیلین 19 سال است که با لورین، عشق دوران دبیرستانش ازدواج کرده است. آن ها همراه با دو فرزندشان کیتی 13 ساله و سام 10 ساله در موریس تاون زندگی می کنند. بیلین همسر و پدری نمونه است و می گوید از کارهای مورد علاقه اش، تماشای بازی بیس بال پسرش سام است. او در مورد دخترش کیتی با غرور می گوید، او خیلی خوب درس می خواند و روی هم رفته بچه فوق العاده ای است.

بیلین از طرفداران پروپا قرص تیم بیس بال یانکی های نیویورک است. او که رشته اصلی اش در کالج زبان انگلیسی بوده، شب ها با خواندن کتاب های قرن نوزدهم که آن ها را ”رمان های چاق و چله روسی“ می خواند، تفریح می کند. او به سینما هم علاقه دارد و مانند دانشنامه فیلم های قدیمی است. فیلم های مورد علاقه اش بسیار متنوع هستند، مانند ای تی، اینک آخر زمان، زن سال، خاله میم، و چه زندگی زیبایی.

آخرین این فیلم ها انتخاب مناسبی است، چون بیلین شباهت زیادی به شخصیت جورج بیلی دارد (که نقش او را جیمی استیوارت بازی کرد). این دو شخصیت، آدم هایی دلسوز و مردانی سخت کوش هستند و خود را وقف ارتقای زندگی مردم جامعه کرده اند.

کارن هافستین نویسنده ساکن شهر نیویورک است.

# نوتور یوس

”خوانندهٔ رب با سابقهٔ ارتکاب جرم“



B.I.G که چهره ای بدنام به شمار می رود، زندگی کوتاه، پرهیجان، و سرشار از مشکلی داشت.

میان آوازخوانان رپ شد که این خصومت ها به خشونت انجامید. توپاک شاکور، یکی دیگر از خوانندگان رپ در سپتامبر سال 1996 و در پی شلیک گلوله در لاس وگاس کشته شد، ولی بی گی هرگز پایش در این قتل به میان کشیده نشد. بی گی علی رغم تهدیدها، تصمیم گرفت برای تبلیغ آلبوم جدیدش به لس آنجلس برود. در 9 مارس 1997، او هم طی شلیک بی امان گلوله از اتومبیلی در حال حرکت، کشته شد. او تنها 24 سال داشت. فیلم با صحنهٔ سوگواری طرفداران باوفایش که زندگی او را می ستایند به پایان می رسد، زیرا او ثابت کرده بود که هیچ آرزویی بیش از اندازه بزرگ نیست. دو هفته بعد، دومین آلبومش منتشر شد. عنوان آن زندگی پس از مرگ بود.

آمد، او پشت میله های زندان بود. او یأس و ناامیدی خودش را در غالب شعر در کتابچه ای می نوشت. والاس قبل از این که سر از زندان در آورد، در خیابان ها رپ می خواند. بعد از رهایی از زندان، از آن اشعار برای قرار داد تنظیم موسیقی استفاده کرد. در آغاز از نام هنری بی گی کوچک استفاده می کرد، که کنایه از هیکل بزرگش بود- بیشتر از 6 فوت قد و 300 پوند وزن داشت. بعدها نام خودش را نوتوریوس بیگ (بدنام بزرگ) گذاشت و در سال 1994، اولین آلبومش را به نام آماده برای مردن منتشر ساخت. از میان قطعات رپ آن آلبوم می توانیم از ”افکار ویرانگر“، ”من و سلیطه ام“، ”کی به تو شلیک کرد؟“ نام ببریم. این آهنگ های رپ که خشونت آمیز و علنا جنسی بودند، به خاطر به تصویر کشیدن زندگی خیابانی و محلات فقیرنشین، تحسین بسیاری از منتقدان و طرفدارانش را برانگیختند.

با کسب پول و شهرت، مشکلات او اضافه شد. بی گی درگیر خصومت هادر

نوتوریوس بی. آی. جی. یکی از بزرگ ترین نوازندگان موسیقی رپ بود، و فیلم نوتوریوس داستان زندگی کوتاه و شورانگیز او را روایت می کند. نام اصلی ”بی گی“، کریستوفر والاس بود، و در محلهٔ فقیر نشین بروکلین در نیویورک بزرگ شد. مادرش معلم بود و او را به تنهایی بزرگ کرد، به او انضباط و راه درست را آموخت، اما کریستوفر جوان مصمم بود که با ادامهٔ تحصیل راه به جایی نمی برد، هر چند که دانش آموز خوبی بود. او در دههٔ 1980 که نوجوانی بیش نبود، شرور خیابانی شد و کواکبین می فروخت. او پول کافی برای تهیه لباس های مد روز و زیورآلات را داشت، اما زندگیش پر از مشکل بود. دوست دخترش باردار شد، و مادرش زمانی که فهمید کریستوفر فروشندهٔ مواد مخدر است، او را از آپارتمان بیرون انداخت. او در فیلم می گفت، من آن شخصیتی نبودم که مادرم می خواست.

والاس به اتهام فروش مواد مخدر به زندان افتاد، و وقتی دخترش به دنیا



# اجرای کامل موسیقی

نوشتۀ برایان هیمن



رابین کویبنت و بنجامین هریس، دانشجویان جولیارد، به خوبی می‌دانند که لازمه کسب موفقیت در موسیقی کلاسیک، داشتن نظم و تمرینات بی‌وقفه است.

سوی داوران به عنوان نفر دوم در میان سه نامزد دور پایانی انتخاب شد. او به عنوان جایزه، 5000 دلار پول و یک مجسمه شیشه‌ای دریافت کرد.

هریس در همان سال در مدرسه جولیارد می‌گفت، همه چیز خیلی شتابزده بود. نواختن با آن ارکستر خوب پشت سرم، احساس غریبی داشت. همه اش همین است. در آن لحظه، جایزه

و گزینشی ترین مدارس هنرهای نمایشی، موسیقی، و رقص در نیویورک هستند. هریس و کویبنت در مراسم سالانه سازمان اسفینکس برای نوازندگان سازهای زهی سیاه پوست و لاتین شرکت کرده اند که بخشی از برنامه آن به تشویق هنرمندان جوان اقلیت و ارتقای گوناگونی در میان نوازندگان موسیقی کلاسیک اختصاص دارد. نوازندگان جوان از سراسر کشور نوارهای ضبط شده آثار خود را فرستاده بودند و تنها 18 تن از میان آنان انتخاب شدند که هریس و کویبنت هم میان آنان بودند و برای مرحله نیمه نهایی انتخاب شدند. هریس با رسیدن به دور آخر، از

بنجامین هریس بر روی صحنه، مقابل ارکستر سمفونی اسفینکس قرار گرفت. او آرشه را روی ویلن سل بزرگ گذارد و موومان یک کنسرتو را برای جمعیت تماشاچی آخرین کنسرت سال 2009 رقابت های اسفینکس در سالن کنسرت دیترویت، نواخت. رابین کویبنت چند روز قبل طی رویداد دیگری در میشیگان، و در سالن کنسرت راکام در آن آرپور در مرحله نیمه نهایی ساز خود را نواخته بود. او آرشه را روی ویلن گذاشت و صدای گوشنواز موسیقی برای هیئت داوران پخش شد.

این دو جوان 21ساله هنرجویان موسیقی مدرسه جولیارد، از معتبرترین

برایم اهمیت نداشت. رسیدن به مرحله نهایی خودش خیلی خوب بود. کوینت خیلی دلش می خواست که دور پایانی را تکرار کند، اما وقتی آن را به یاد می آورد، در مورد اجرایش هیچ احساس پشیمانی نداشت. او گفت، مایل نبودم چیزی را تغییر دهم. رقابت ها خنده دار هستند. من در بسیاری از رقابت ها شرکت کرده ام. باید با بهترین حالت پیش قدم شد و آرزوی روز خوبی را کرد. فکر می کنم برای من روز خوبی بود. از نظرهایی که داروان می دهند، می توان چیزهای بسیاری را فرا گرفت.

هریس و کوینت هر دو آرزو دارند که زندگیشان را با موسیقی کلاسیک سپری کنند، آنها می خواهند درس هایی که آموخته اند، و استعداد و شور و حرارت خودشان را در اجرا برای دیگران به نمایش بگذارند. آنها نمی توانند بی ارتباط با موسیقی و سازهایشان بمانند. کوینت افزود، مردم از نواهای زیبا لذت می برند. من خیلی از این که مردم لذت ببرند خوشحال می شوم. موسیقی به طور کلی انسان را از امور خشن زندگی دور می کند. ذهن را روشن می کند و جنبه درمانی دارد. ویلن خیلی گویا است.

کوینت موسیقی را از شش سالگی و با پیانو آغاز کرد اما بعد سازش را به ویلن تغییر داد، اما هریس وقتی بچه بود صدای ضرب دار را بیشتر دوست داشت. با این که مدتی در فلوریدا و اوهایو زندگی کرده بود اما در شهر گزالاپا در وراکروز، واقع در مکزیک به دنیا آمده و بزرگ شده بود. هریس می گفت، مادرم سعی می کرد مرا با موسیقی کلاسیک آشنا کند و مرا به اپرا می برد، و نمی خواستم طوری شود که از آن جدا بمانم. این گونه موسیقی را نمی فهمیدم. بیش از حد جدی بود. بیشتر از دو ثانیه نمی



مبارزه برای رسیدن به شهرت و قدرت: B.I.G. در حالی که در برابر انبوهی از مردم ژست گرفته است.





کوینت می گوید:  
”موسیقی... سبب می  
شود تا شما از تمامی  
مسایل و مشکلات  
این زندگی فاصله  
بگیرید.“ او از سن  
شش سالگی شروع به  
آموختن پیانو کرد و  
سپس به آموختن ویولن  
پرداخت.







هریس داگدلی به دنبال دستیابی به کمال در موسیقی است. او در سن 21 سالگی دارای استعداد و انگیزه لازم جهت جامه عمل پوشاندن به این آرزوی خود است.

بهتر است از این موقعیت استفاده کنم. تعجبی ندارد که هریس این نوع موسیقی را پیگیری کرد. او به خانواده ای موسیقی دوست تعلق دارد. مادرش، سسیلیا لادرون د گوارا، معلم آواز کنسرواتوار وراکروز است. او در گروه آواز دانشگاه است و سالی یک بار هم اپرا اجرا می کند. پدر آمریکایی اش، آرلان هریس، مدرسه موسیقی نورت تگزاس را تمام کرده و کارشناس پیانو

دادن به موسیقی کلاسیک. و فهمیدم که این همان کاری است که می خواهم در بقیه زندگی آن را انجام دهم. او دو سال در مؤسسه عالی موسیقی ایالت وراکروز که مدرسه گرانی بود، تعلیم دید. هریس گفت، مادرم اصرار داشت به آن مدرسه بروم چون ساز را رایگان می دادند. ما پولی برای خریدن ساز نداشتیم. من فکر کردم وای، ویلن سل خیلی گران است، پس

توانستم آرام بنشینم. وقتی ده ساله بود، گیتار برقی باس را انتخاب کرد و از 13 سالگی با گروه های راک در کلپ ها همراهی می کرد و حتی از این راه به کسب درآمد می پرداخت. اما انواع دیگر موسیقی را هم شناخت، از جمله جاز را و در 16 سالگی مسیروش را تغییر داد. هریس گفت، من ویلن سل را انتخاب کردم و شروع کردم به گوش

در شهر نیویورک است. او قبلاً در گروه های جاز طبل نواز، و در سمفونی، سازهای کوبه ای می زده است. بنجامین هرپس به نیویورک آمد و امتحان ورودی جولیارد را داد. او کمک هزینه تحصیلی گرفت و حالا سومین سال تحصیل در این مدرسه را می گذراند.

او گفت، هدفم برای آینده، ابتدا پیدا کردن کار در ارکستر است. از محل آن، پول ثابتی در می آورم. و دلم می خواهد سولو هم بنوازم و آینده کاری خود را در آن هم می بینم. دوست دارم تک نواز ارکستر باشم. فکر می کنم دلم می خواهد مدتی در آمریکا بمانم و بعد هم با نوازندگان معروف، همه جهان را بگردم.

کوینت در جزیره کوچک مونسرات در کارابیب متولد شده، و با آموختن درس های پیانو وارد دنیای موسیقی شد. او در هفت سالگی همراه با پدر آمریکاییش لاری، که در ارتش خدمت می کرد، به کارولینای شمالی رفت و در آن جا شاهد برنامه ارکستر سمفونیک بود. از والدینش ویلن خواست و حدود یک سال بعد از آن، اولین درس های ویلن را گرفت.

کوینت به عنوان فرزند در خانواده ای نظامی پرورش یافت و همراه با والدینش مرتب به پایگاه های نظامی مختلف منتقل می شد، مکان هایی مانند تگزاس و تنسی. زمانی که به کارولینای شمالی بازگشت، دوره دبیرستان را از طریق اینترنت گذراند که وقت بیشتری برای دو کار مورد علاقه اش داشته باشد. در کنار ویلن، او اسکیت هنری هم تمرین می کرد. او گفت که نه مدال طلا و یک مدال نقره در گروه سنی خودش در مسابقه های انجمن اسکیت هنری آمریکا کسب کرده است.

کوینت گفت، به من خیلی خوش می گذشت. من همیشه مشغول ورزش بودم. اما در 15 سالگی از اسکیت دست کشیدم تا بیشتر وقت خود را صرف

موسیقی کند. او اظهار داشت، باید بین این دو، یکی را انتخاب می کردم در غیر این صورت هیچ کدام را نمی توانستم به طور جدی جلو ببرم. و ویلن را خیلی بیشتر دوست داشتم.

بعد از رسیدن به رقابت های نیمه نهایی بخش نوجوانان مسابقات اسفینکس در سال 2006، برای یک سال در جورجیا به یادگیری ویلن پرداخت و بعد به تنهایی به شهر نیویورک رفت. او امتحان ورودی مدرسه جولیارد را پشت سر گذاشت. قبولی در این مدرسه برایش از هر چیزی بیشتر اهمیت داشت. کوینت می گفت، مثل تولدی دوباره بود. به آرزویم رسیده بودم. او اکنون در سال دوم موسیقی تحصیل می کند و هدفش نواختن موسیقی به صورت حرفه ای و شاید هم روزی، تدریس آن است.

کوینت گفت، محدوده من آسمان است. خیلی دوست دارم تکنواز شوم. از موسیقی مجلسی هم خوشم می آید، اما مشکل می توان در گروهی وارد شد و با آنها از هر نظر همخوانی داشت. مثل ازدواج کردن با چند نفر می ماند. امیدوارم کسانی را پیدا کنم که بتوانم با آنها کار کنم و در ضمن از آزادی خلاقیت هم بهره مند باشم و تصمیم این که با چه کسانی بنوازم و یا چه چیزی بنوازم با خودم باشد. در این صورت باید در ردیف تک نوازان قرار بگیرم. عوامل زیادی وجود دارد که بتوان در این کار موفق شد. اما اگر سخت کار کنم، به نتایج غیرمنتظره ای خواهم رسید. فکر می کنم باید با قدم های کوچک آغاز کرد.

من موفقیتیم را با معروفیت یا پولی که در می آورم، نمی سنجم. اما به طور حتم دلم می خواهد کارم مورد پسند واقع شود. دلم می خواهد مردم تمایل داشته باشند به موسیقی من گوش دهند. در این صورت است که کارم ارزشمند می شود. برایان هیمن به مدت 27 سال در نیویورک به نوشتن مطالب ورزشی اشتغال داشته و موفق به کسب جوایز متعدد خبرنگاری در سطح منطقه و

کشور شده است. او در حال حاضر برای جورنال نیوز، از روزنامه های شرکت گانت در وایت پلینز واقع در ایالت نیویورک کار می کند و مقاله هایی نیز به طور آزاد برای نیویورک تایمز و آسوشیتد پرس می نویسد.

# زنان خانه دار مستأصل

”همسایه ات را دوست بدار“



ما همه چیز را با یک دیگر شریک هستیم - حتی همسرانمان را.

ویستریا لین، بعضی از ساکنان محله، غیبت های طولانی داشتند. کارلوس در پی اعتراف به حمله، محکوم به زندان شد. اورسون بعد از اعتراف به زیرگرفتن مایک با اتومبیلش، به زندان افتاد. مایک قبل از نقل مکان به فریو، سال ها به خاطر قتل نفس و فروش مواد مخدر در زندان بوده است. همه این مجرمان سابقه دار، بدهی خود را به جامعه پرداخته بودند و حالا به عنوان ساکنان محترم حومه، در ویستریا لین زندگی می کردند.

-- نوشته چستر پاچ

دو با گابریل سولیس بود. ویستریا لین خیابانی آرام به نظر می رسد که زندگی راحت و امنی در آن جریان دارد، اما گاهی برخی حوادث- یا رویدادهای بدتری- در آن روی می دهد. در شروع این داستان، مری آلیس یانگ، خودکشی می کند. همسایه اش، رکس وان دکامپ هم دچار مرگ زودرس می شود، و این مسئله هنگامی اتفاق می افتد که کارمند داروخانه، که عاشق بری، همسر رکس شده بود، داروی قلبش را اشتباهی به او داد. سوزان تصادفا خانه ادی را به آتش کشید؛ ادی در اقدامی تلافی جویانه، همین بلا را سر خانه سوزان آورد. اورسون هاج، که دومین همسر بری بود، عمدا با اتومبیلش به مایک زد، و او را به شکل ناگواری مجروح کرد. از این بدتر، تصادفی بود که موجب مرگ ادی شد. و بعد، گردبادی بود که تمام محله را ویران ساخت و کارلوس به سختی مجروح شد و سال ها دید چشمش را از دست داد. علی رغم زیبایی های زندگی در

ویستریا لین، خیابان محل زندگی اصلی ترین شخصیت های فیلم زنان خانه دار مستأصل است که یکی از مناطق حومه ای آمریکایی شهر فریو را دور می زند. خانه ها بزرگ و راحت هستند؛ با زمین های سرسبز پوشیده از چمن؛ و همسایه ها هم - میشه گفت - خوب هستند. سوزان میر، که قبلا طلاق گرفته است، با همسایه اش مایک دلفینو ازدواج می کند، از او جدا می شود، و مجددا به ازدواج او درمی آید. کاترین میفر، همسایه و دوست قدیمی سوزان با مایک زندگی می کرد و نقشه کشیده بود با او ازدواج کند، تا این که مایک ناگهان تصمیم می گیرد دوباره پیش سوزان برگردد.

مایک همسایه بسیار خوب ادی بریت بود، که قبل از ازدواج با سوزان، رابطه رومانتیکی با هم داشتند. ادی هم با شوهر سابق سوزان و همسایه دیگری به نام کارلوس سولیس، رابطه داشت؛ البته در مدت زمان میان دو ازدواجش - که هر



# شبکه ای برای حمایت از خودشان

نوشته جاشوا کی. هندل



کاترینا پادلسنایا در حال نشان دادن علاقه خود به مادر بزرگش.

است، این که ما خیلی ودکا می نوشیم، همه ما مأمور کا. گ. ب. یا عضو مافیا هستیم” – وقتی به یاد عزیزانی می افتند که برای جستجوی رؤیای آمریکایی آنها را ترک کرده اند، چشم هایشان پر از اشک می شود.

یوری با حسرت به فکر فرومی رود و می گوید، دلم برای بازگشتن به کیف تنگ شده است. دوستان صمیمی من هنوز آن جا زندگی می کنند. اما با

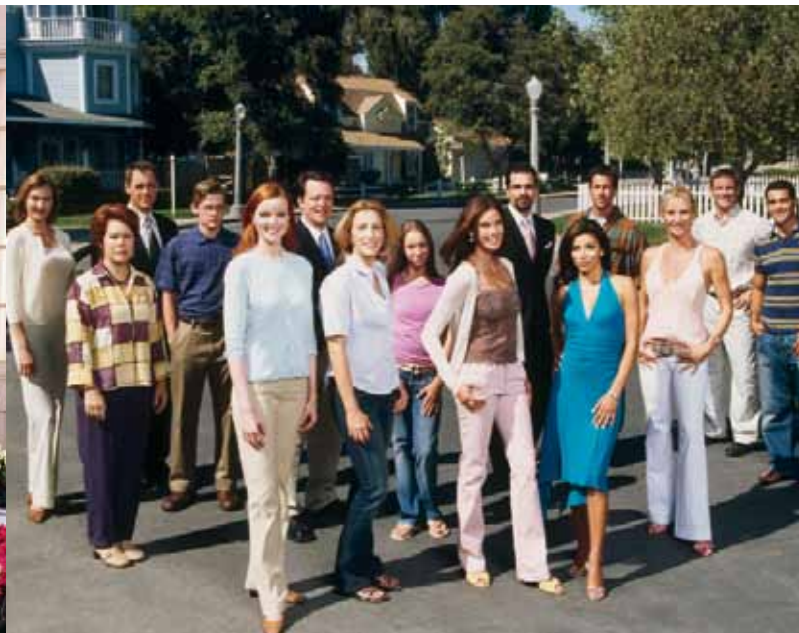
مایل دورتر از پایتخت- بود که با یوری ناکشین و دخترش، ناتالیا، آشنا شد. مهاجرانی از اوکراین که آنها هم در سال 1993 به آمریکا مهاجرت کرده بودند. کیت بعد از دریافت ویزا، در تابستان سال 2001 به مادرش پیوست. آنها با اندکی لهجه خارجی که تنها در لحظات کوتاهی به گوش می رسد، با شوق و حرارت، احساسات خود را درباره کشور دوشمن و خاطراتی از خوبی ها و بدی های زندگی در اروپای شرقی بیان می کنند.

مارینا و یوری بعد از فهرست کردن کلیشه سازی های آمریکا از مردم روسیه- ”سیبری بدترین جای دنیا

کاتارینا ”کیت“ پودلسنایا 19 ساله، متعلق به خانواده ای با اختلاط قومی است. کیت مانند 11 میلیون تن از سایر اقلیت ها در ایالات متحده، یکی از والدینش تنی و دیگری ناتنی است. اما خانواده کیت به شیوه دیگری نیز به سبک آمریکایی آمیخته است. نیمی از خانواده پودلسنایا در اوکراین به دنیا آمده و نیمی در روسیه، و اکنون همه آنها در ایالات متحده زندگی می کنند. مارینا، مادر کیت در سال 1993 از روسیه به آمریکا مهاجرت کرد؛ او قبل از نقل مکان به منطقه واشنگتن، در بالتیمور، مریلند اقامت داشت. در پوتوماک، واقع در مریلند- تنها چند



گناه در حومه شهر: داشتن رفتاری "دوستانه" سبب ایجاد عواقبی نادرست و گمراه کننده در مجموعه تلویزیونی Desperate Housewives می شود.



در آن جا نیست. به بدی زمان حکومت شوروی نیست، اما موفقیتی که امروز اینجا کسب کرده ام، در روسیه غیرممکن بود. با این حال، موفقیت های اقتصادی جای دوستی های از دست رفته و قوم و خویش ها را نمی گیرد. مارینا که احساس دل‌تنگی عمیقی به او دست داده می گوید، هر شنبه شب ها با دوستان

حمایت خانواده اش و عزم راسخ برای حداکثر استفاده از فرصت هایش در آمریکا، با دوستانش شروع کرد و اکنون دارای مشتریان بسیاری است. مارینا می گوید، من حرف های مردم درباره روسیه زمان حکومت شوروی و روسیه امروز را شنیده ام. درست است که خیلی چیزها تغییر کرده است، اما هنوز برابری امکانات

کاری که مارینا می کند، سخت است برای مدتی طولانی به سفر برویم. خانواده کاتارینا دو روایت از رؤیای آمریکایی را تجربه کرده است: آنها نه تنها به آمریکا مهاجرت کرده و زندگی راحتی می کنند، بلکه از صفر شروع کردند، و کسب و کاری را به راه انداختند. مارینا در خارج از شهر واشنگتن آرایشگاهی را باز کرد. او با





خانواده پرجمعیت پادلسنایا برای  
صرف غذا دور هم جمع می شوند.  
این مهاجران اوکراینی و روسی،  
آداب و ارزش های کشور خود  
را با شیوه جدید زندگی خود در  
ایالات متحده تلفیق می کنند.







اینجا پشت سر هیچ کس صحبت نمی شود و از اعتماد یک دیگر سواستفاده نمی شود. خانواده پادلسنایا نشان می دهند که خانواده ای که در همه موارد و مسایل کنار یک دیگر هستند، در کنار یکدیگر نیز باقی می مانند.

مارینا جریان پدرش را برای ما می گوید، خلبانی ماهر که بارها از ارتقا یافتن محروم شده بود چون پیوستن به حزب را رد می کرد. برای او، مهاجرت به آمریکا به معنای تأمین امنیت اقتصادی، و بهره مندی از امکانات تحصیلی برای دخترش بود. ناتالیا، خواهر خوانده کیت، وقتی پدرش او را برای علتی مشابه به ایالات متحده آورد تنها 9 سال داشت. با این که تلویزیون در آمریکا خانواده ها را غالباً با معرفی نوجوانان لوس و "زنان خانه دار مستأصل" تعریف می کند، اما خانواده پادلسنایا توصیف دقیق تری از یک خانواده آمریکایی میان فرهنگی است، با اخلاق

تجربه مهاجران در آمریکا گوناگون است، خانواده تازه ای که یوری، مارینا، ناتالیا و کاتارینا تشکیل داده اند، وضع بسیار خوبی داشته و پیشرفت کرده است. یوری توضیح می دهد، زندگی در آمریکا، آسانتر از زندگی در بلوک شوروی سابق است. در زمان حکومت شوروی ها، زمان بچگی ما، با کمبود همه چیز روبرو بودیم، از وسایل مدرسه گرفته تا نان. مارینا با خنده می گوید، البته به غیر از ودکا! بله، شاید به استثنای آن. پیدا کردن کار و پیشرفت در هر کاری بستگی مستقیم به ارتباط مردم با حزب [کمونیست] داشت.

خانوادگی [روس] خود ملاقات می کنیم، یکی دو بطری ودکا می خوریم، و در باره سیاست در آمریکا حرف می زنیم. این رسم از زمان آمدن یوری به آمریکا برقرار شد. برنامه شب های شنبه ما را به یاد خاطرات روسیه می اندازد که در حال حاضر در زندگی خود نداریم. ترک کردن موطن همیشه کار دشواری است؛ ترک وطن بعد از بزرگ شدن در آن جا، پیدا کردن کار، تثبیت موقعیت و آغاز یک خانواده تازه، از این هم سوارتر است. اما یوری و مارینا، هر دو در این کار امتیازاتی برای خود، و مهم تر، برای دخترهایشان یافته اند که ارزش آن خیلی بیشتر از جابجایی و از نو شروع کردن در آمریکا بوده. هر چند

کار، اولویت قائل بودن برای تحصیل در یکی از دانشگاه های در سطح جهانی. کیت با اشاره به "برابری جنسیت" به عنوان تفاوتی میان آمریکا و روسیه، تصدیق می کند که مادرش تأکید زیادی بر تحصیلات دارد.

کیت می گوید، درست هم همین است. پدر و مادرها به آمریکا می آیند تا آینده بهتری برای فرزندان شان تأمین کنند. ما هم به عنوان فرزند، می خواهیم همان کار را بکنیم، خوب درس بخوانیم و از موقعیت خودمان حداکثر استفاده را بکنیم. کیت کسی که به آن چه می گوید عمل کرده، در صدد گرفتن مدرک اقتصاد بازرگانی از مدرسه معتبر راس، در دانشگاه میشیگان است. او قصد دارد در زمینه بازاریابی و روابط عمومی در آمریکا کار پیدا کند، او آن جا را سرزمین آزادگان می نامد.

ناتالیا در صحبت از خود و خواهر ناتنی اش می گوید، آمریکا ما را با آغوش باز پذیرفت، و ما از این موضوع خشنودیم. آمریکا هم خشنود است. خانواده های مهاجر، مانند خانواده کیت، نمونه یک خانواده آمریکایی هستند. یوری و مارینا که نه هوچی بودند و نه مغرور، برای به دست آوردن آن چه که به آن زندگی طبقه متوسط گفته می شود، فداکاری های زیادی کرده اند. اما فرصت هایی که برای بچه هایشان می خواهند، یاد آور آمریکا به عنوان سرزمین فرصت ها است، و آمریکا همین نقش را برای آمریکایی های تازه متعلق به هر نژاد، رنگ و مذهب نیز دارد.

# مونتگومری برنز

”پول را نشانم بده“



چهره قدرتمند و بانفوذ دیوانه: مونتگومری برنز به هیچ چیز غیر از پول اهمیت نمی دهد.

موافقت کرد که بوبو را با یک میلیون دلار پول و سه جزیره در هاوایی معاوضه کند. اما هیچ پولی مگی را راضی نمی کرد که دست از خرسش بکشد. اما وقتی دید آقای برنز تا چه حد به خاطر بوبو غمگین است، خرس را بدون هیچ چشم داشتی به او داد. مردک منفور فریاد زد، ”چیز غریبی اتفاق افتاده، من واقعا خوشحال هستم.“

-- نوشته چستر پاچ

حتی سعی کرد کارمندان را از یکی از مهم ترین امتیازاتشان محروم کند- یعنی بیمه دندانپزشکی- اما هومر با رهبری اتحادیه کارگران و کارمندان، آنان را وادار به اعتصاب کرد. آنها بعد از این که آقای برنز برق شهر را قطع کرد و اسپرینگ فیلد در تاریکی مطلق فرورفت هم دست از اعتصاب نکشیدند. در پایان، کارگران پیروز می خواندند، ”تأسیسات دست شما است، اما قدرت دست ما است.“

آقای برنز عمر طولانی و زندگی مجللی داشته است. او بیشتر از 100 سال دارد؛ و در خانه ای اعیانی زندگی می کند؛ او بزرگ ترین تلویزیون ”جهان آزاد“، و مجموعه ای از قیمتی ترین اشیاء را در اختیار دارد. اما هنوز چیز دیگری بود که آقای برنز آن را می خواست- خرس اسباب بازی به نام بوبو که در کودکی آن را گم کرده بود. بعد از یک سلسله اتفاقات، بوبو به دست مگی، کوچک ترین فرزند هومر می افتد. بعد از چانه زدن های مفصل، آقای برنز

هومر سیمسون پس از تماشای فیلمی با شخصیت های ترسناک، با گفتن این جمله که ”در زندگی واقعی، آدم ها تا این اندازه خبیث نیستند“، سعی کرد پسرش بارت را آرام کند. شاید هم نباشند، اما در اسپرینگ فیلد، جایی که خانواده سیمسون زندگی می کند، مونتگومری برنز وجود دارد و از کارهای بد لذت می برد. در برنامه تلویزیونی خانواده سیمسون، برنز میلیاردری است صاحب تأسیسات نیروگاه هسته ای اسپرینگ فیلد، و از هر کاری برای افزایش قدرت و دارایی خودش رویگردان نیست. او از مدرسه ابتدایی اسپرینگ فیلد نفت می دزدد. او دستگاهی دارد که به وسیله آن خورشید را محو می کند و تمام شهر به نیروگاه هسته ای او محتاج است. او می پرسد، ”پس پول به چه درد می خورد اگر نتواند مردم را بترساند؟“

هومر کارمند صديق نیروگاه هسته ای است، اما آقای برنز با او مانند سایر کارمندان، رفتاری تحقیرآمیز دارد. برنز



# کم کردن هزینه ها همگام با حفظ کره زمین

نوشته گیل کالینوسکی



استیو ریگونی، مالک مزرعه ای کوچک، در تمامی کارهای مزرعه خود که انرژی آن از طریق توربین های بادی تامین می شود، کمک می کند.

پاویلیون در ایالت نیویورک، واقع در 90 دقیقه ای از مرز کانادا قرار دارد. او هم به گرایشی که در حال حاضر در آمریکا محبوبیت دارد، پیوسته است. صاحبان خانه، کشاورزان، و صاحبان مشاغل کوچک که برق خود را از طریق نیروی باد تأمین می کنند. این بازار کوچک نیروی باد، در سال های اخیر رشد سریعی داشته است. به گفته ران استیمل[4]،

35 تا 38 سال ادامه داد. وقتش بود که کار دیگری انجام دهد. او که همسر و سه فرزند بالغ دارد، به کشاورزی روی آورد. او می گوید، ما ذرت، لوبیای سویا و یونجه برای کسانی که در محل اسب دارند، و علف برای خشک کردن ذرت می کاریم. ما برای کشاورزان منطقه ذرت هم خشک می کنیم. او در آن سال تصمیم گرفت که نیروی باد را مجددا امتحان کند. حالا وقتی به حیاط پشت خانه اش نگاه می کند، توربین بادی 10 کیلوواتی را می بیند که به انتهای برج 140 فوتی (5/42 متر) متصل است و در 600 جریب زمین (240 هکتار) از مزارع

علاقه استیو ریگونی به استفاده از نیروی باد به دهه 1970 برمی گردد، زمانی که ایالات متحده اثرات بحران انرژی و قیمت بالای نفت را به طور ملموسی تجربه کرد. او نخستین توربین بادی را در آن زمان ساخت. با این که توربین کار می کرد، ریگونی که از نسل سوم مهاجران است و در شمال ایالت نیویورک به گاوداری مشغول است، می گوید که او نمی توانست به کار آن متکی باشد و آن را پایین آورد. در سال 2006، ریگونی تصمیم گرفته بود که کار گاوداری را تعطیل کند. ریگونی 55 ساله می گوید، این رؤیای پدر بزرگم بود و من این کار را



مونتهگومری برنز، شخصیتی بیرحم، مکار، و دلبسته به سود و منفعت در مجموعه Simpsons، نه برای حفظ محیط زیست اهمیتی قایل است و نه برای کارگران خود.

برق در ماه تولید می کند، که برای راه اندازی وسایل برقی خانه و دفترش کفایت می کند. قبل از این که ریگونی شبکه بادی را نصب کند، او و همسرش سوزان از خشک کن و آبگرمکن گازی استفاده می کردند. آنها این دو وسیله را

سازگار با طبیعت و فن آوری مبتنی بر صرفه جویی در انرژی هستند، در نظر گرفته اند. همین تدابیر بود که به ریگونی در انتقال به نیروی باد کمک کرد. توربین ریگونی، 800 کیلووات

از کانون انرژی بادی آمریکا، در سال 2008 از 78 درصد رشد برخوردار بوده است. استیمل می گوید مشوق های دولتی، کسانی مانند ریگونی را که در پی عدم وابستگی به انرژی فسیلی و راهی برای کم کردن انتشارات کربن هستند، کمک می کنند تا از عهده ریگونی یکی از اولین افراد در منطقه بود که برای استفاده شخصی خود، توربین بادی نصب کرد، اما سه سال بعد از توربین ریگونی، توربین های دیگری هم در منطقه سر برآوردند. ریگونی می گوید حتی مدرسه محل هم به تولید انرژی از طریق نیروی باد روی آورده است.

ریگونی توربین خود را از طریق شرکت توسعه انرژی سازگار با طبیعت (SED) تهیه کرد، این شرکت، فروشنده توربین های مختلف در اندازه مصارف شخصی تا مدل های تجاری است که شامل طرح 5/1 مگاواتی در تفریح گاه جیمینی پیک ماونتین در هنکاک، ماساچوست هم می شود. اما شرکت به طرح های کوچک تر خود مانند توربین ریگونی در مزرعه اش، نیز مباحثات می کند.

ارنی پریچارد، مؤسس مشترک و سرپرست طرح های کوچک تر SED می گوید ریگونی و کسان دیگری مانند او که توربین های بادی در زمین هایشان نصب می کنند، به انرژی تجدید پذیر اعتقاد و حرفی برای گفتن دارند. از آن جا که SED شرکت خیلی بزرگی نیست، پریچارد جریان نصب توربین ریگونی را خوب به یاد دارد و هنوز درباره طرز نگهداری آن با او صحبت می کند.

پریچارد با لحن پدران ای می گوید، ریگونی عاشق توربینش است. شبکه توربین ریگونی 55.000 دلار با نصب آن هزینه برداشت. اما دولت آمریکا و بسیاری از دولت های ایالتی، مشوق هایی مانند بخشودگی مالیاتی و تخفیف در بهره برای کسانی که مایل به نصب این نوع شبکه های



استیو ریگونی از آمریکاییانی است که به  
طور روزافزونی در حال تلاش برای یافتن  
راهکارهایی به منظور کاهش ریزش کارهای  
گنجانده در زمینه های سوخت خود هستند.





استفاده از انرژی باد، ایمن، غیرآلاینده، و تجدیدپذیر است.

به انرژی بادی وصل کردند تا از این انرژی حد اکثر استفاده را ببرند. قبض برق آنها معمولاً حدود 120 تا 140 دلار در ماه بود. توربین بادی، این قبض ها را به خاطره تبدیل کرد. او فقط 16 دلار در ماه حق آبونمان به شرکت برق سراسری می پردازد. طی دیداری از مزرعه ریگونی، او که پیراهنی چهارخانه و شلوار جین به تن داشت، طرز کار توربین را نشان داد. با این که دکل آن تنها 200 یارد با خانه فاصله دارد، اما ریگونی می گوید صدای زیادی نمی شنوند. توربین او تبدیل به شناسه شهری شده و بقیه که می خواهند برای خودشان را نصب کنند، برای دیدن آن توقف می کنند. ریگونی می گوید تا به حال به



مزرعه دار بزرگی برخوردار نکرده که بخواهد توربین بزرگ تری در زمین هایش نصب کند، اما کشاورزان شهرهای همسایه، چرا. امروزه، توربین های سفید مانند نقطه هایی در چشم انداز پراز پستی و بلندی بسیاری از جوامع شمال ایالت نیویورک به چشم می خورند که برای شرکت های برق انرژی پاک تولید می کنند.

با این که توربین بادی ریگونی از توربین های تجارتي خیلی کوچک تر است، اما برای نصب آن باید از مقامات محلی مجوز می گرفت. از آن جا که همسایه ای در زمین هایش نداشت، موفق شد به سرعت اجازه را بگیرد.

توربین های بادی برای پاسخگویی به نیازهای شخصی باید از 10 مایل (16 کیلومتر) سرعت متوسط باد در سال برخوردار باشند. و این میزان برای ریگونی کافی است، زیرا شهری که در آن زندگی می کند دارای نسیم دریاچه ابری است که در نزدیکی آن قرار دارد. روزی در اواخر تابستان، نسیم

لطیفی می وزید و سه پره سفید فایبرلاس توربین بادی ریگونی، که هر کدام 10 فوت (3 متر) طول داشتند، به آرامی در پس زمینه آسمان آبی درخشان، می چرخیدند. او اشاره می کند، با ماهی پنج تا شش روز وزش باد کافی، برق یک ماه او تأمین می شود.

هر چند که قبض برق او هر ماه پرداخت می شود، اما برای درآوردن خرج توربین به 15 سال زمان نیاز دارد. اما ریگونی عقیده دارد مهم این است که مردم آمریکا برای کاهش وابستگی به نفت و زغال سنگ، هر کاری از دستشان برمی آید، انجام دهند و بیشتر از منابع تجدید پذیر انرژی مانند باد، خورشید و سوخت های زیستی استفاده کنند.

ریگونی می گوید، از ویژگی های نصب این توربین، نوع متفاوت سرمایه گذاری است. من برای خرید این آسیاب بادی پول صرف می کنم و در عوض وقتی بازنشسته می شوم، قبض های برقم خود به خود پرداخت می شوند.

با این که اظهار می کند نیروی باد یکی از مورد علاقه ترین مسائل زندگی است، اما به تازگی انرژی خود را صرف راه اندازی منبع دیگری از انرژی جایگزین هم می کند: بیومس، که سوخت یا حرارتی است که از گیاهان و مواد گیاهی ناشی می شود. ریگونی برای خشک کردن ذرت در عوض استفاده از گاز پروپان، علفی که در مزارعش می روید را می سوزاند. در چند ساله اخیر، ریگونی از طریق روش آزمون و خطا، دستگاهی برای سوزاندن لنگه های علف خشک جهت تولید انرژی برای خشک کردن ذرت درست کرده است.

ریگونی در هنگام توضیح درباره ساختن آسیاب بادی، طرز کار آن، و این که هم در پول و هم در انتشار دی اکسیدکربن صرفه جویی می کند، هیجان زده می شود. با سوزاندن علف وحشی او حدود 1000 گالن (3800 لیتر) پروپان در روز در فصل خشک کردن ذرت در پاییز، صرفه جویی می کند. قیمت پروپان دست کم گالنی 2 دلار است و برای همین، صرفه جویی خوبی است.

در حالی که مبلغ پس انداز اهمیت دارد، خصوصاً برای کشاورزان، برای ریگونی بخش مهمی از سوزاندن علف وحشی متقاعد کردن دیگران در اختصاص وقت و پول به ایجاد منابع دیگر انرژی تجدید پذیر و بازار آن است.

ریگونی می گوید، عرضه و تقاضا، امری است که کشاورزان با آن به خوبی آشنایی دارند، او اضافه می کند، من عقیده دارم همگی ما باید اقدامی در جهت رفع بحران انرژی بکنیم.

-----

گیل کالینوسکی نویسنده ای آزاد و ناشر است که در واپینگرزفالز، واقع در ایالت نیویورک زندگی می کند. او

خبرنگاری با بیش از 25 سال تجربه است و مطالبی درباره انرژی، املاک تجاری، و موضوع های دیگر اقتصاد تجاری برای نشریه ها، تارنماها و مجلات تجاری تألیف کرده است.

# دکتر فیل

“عشق خشن، سربز نگاه”



دکتر فیل دارای بهترین اطلاعات و دانش است، و خود او نیز این موضوع را بارها و بارها به شما خواهد گفت.

اعلام داشت، در تعامل بودند. دکتر فیل سؤال کرد، “آیا کسی از صمیم دل صلاح این کودک را می خواهد؟” او دربارهٔ موقعیت اندوهباری که معمولاً با دخالت کارشناسان خدمات اجتماعی یا نیروهای انتظامی حل و فصل می شد، جنجالی به راه انداخت.

دکتر فیل دیگر مجوز طبابت ندارد، اما ایالت کالیفرنیا، جایی که برنامه هایش را ضبط می کند، می گوید که به چنین مجوزی هم نیاز ندارد. مقامات ایالتی به این نتیجه رسیده اند که برنامه او بیشتر جنبهٔ سرگرمی دارد تا روانشناسی.

-- نوشتهٔ چستر پاچ

آنان می گوید “واقع بین باشند” و زندگی خودشان را ارتقا دهند.

خیلی ها برنامهٔ دکتر فیل را به این خاطر تماشا می کنند که مسائل مشکل و پیچیده در این برنامه ساده می شود. در یکی از برنامه ها، وقتی دکتر فیل نوار ویدیویی را که مادری در آن چندین بار سر پسرش فریاد می زد “خفه شو، وینسنت”، به او نشان داد، مادر به گریه افتاد.

گاهی دکتر فیل با موقعیت های نامناسب و مستهجنی روبرو می شود، و برای تماشاگران و حاضران در استودیو فرصتی برای سرکشیدن در زندگی مشکل دار و ناموفق بعضی خانواده ها پیش می آید. او سه برنامه را اختصاص داد به ادعای بد رفتاری پدری با دختر سه ساله اش که با نشان دادن “فیلم دلخراش” کاپلی که گریه می کرد، تکمیل شد. پدرها و مادرها اتهامات ناراحت کننده ای وارد می کردند و با آن چه گوینده به عنوان “برخوردی فراموش نشدنی”

دکتر فیل از طریق برنامهٔ گفتگوی تلویزیونی خود که در آن چالش های زندگی روزمره مانند رابطه بین افراد، تربیت کودکان، کاهش وزن، و مسائل جنسی مطرح می گردد، هر روز به خانهٔ میلیون ها آمریکایی سر می زند. فیلیپ مک گرا در سال 1979 موفق به کسب مدرک دکترای در روانشناسی از دانشگاه ایالتی نورت تگزاس گردید، اما طبابت را کنار گذاشت. او در سال 1999 و با انتشار کتاب راهکارهای زندگی مورد توجه زیادی واقع شد و در سال 2002، برنامهٔ تلویزیونی محبوبی با نام دکتر فیل را آغاز کرد. این برنامه، هر روز موضوع خاصی را دنبال می کند، مانند “بد رفتاری بین خواهر و برادرها”، “مجرمان جنسی در همسایگی شما”، و “عضو چاق و تپل و لوس خانوادهٔ من”. مهمانان برنامه با مشکلاتی روبرو هستند، و کارشناسان آنان را راهنمایی می کنند و دکتر فیل هم همیشه در آن جا حضور دارد و رک و پوست کنده به



# کمک به جوانان، هر بار یک گفتگو

BY SONYA F. WEAKLEY



دکتر پرت آرینگتون به کسانی که برای مشاوره نزد او می آیند، احترام می گذارد. این امر شامل محرمانه نگه داشتن اطلاعات این افراد است.

کند، هرگز به آن ادامه نمی داد. وقتی او به خانه باز می گردد، درباره هیچ کدام از بیمارانش صحبت نمی کند. می گوید، این یکی از جنبه های خاص کار من است. آرینگتون دارای مدرک دکترای روانشناسی از دانشگاه جورج واشنگتن و مدرک کارشناسی ارشد در روانشناسی مشورتی از دانشگاه هوارد، واقع در واشنگتن است. او در مراکز مختلفی سابقه کار

هایشان را می شنود. او در دفتری خصوصی با افراد ملاقات می کند و فضا طوری طراحی شده است که افراد برای بازگو کردن احساسات خود احساس امنیت می کنند. بدون هیچ دوربین، تلویزیون، و یا نمایش عمومی. آرینگتون طی دوران کاری خود با بیماران بد حال کار کرده و جلسه های دشواری با آنها داشته است. او گفت، "بعضی وقت ها مردم از من سؤال می کنند چگونه این کار را انجام می دهم. نمی توان تصور کرد که افراد دچار ناراحتی های روحی تا چه حد عذاب می کشند." او می گوید اگر موفق نمی شد کارش را از زندگی شخصی اش جدا

دکتر پرت آرینگتون می داند که گوش فرا دادن به طغیان های احساسی مربوط به خشم و تشویش چگونه است. او درد کسانی را که از تنش های عاطفی رنج می برند، می شناسد. کار او به عنوان روانشناس گاهی به این معنی است می دهد که باید عواطف و احساسات بیمارانش را کنترل کند. او می گوید، "وقتی آنها نمی توانند چنین احساساتی را در خود نگه دارند، آن را بیرون می ریزند و این فرایند باید به جایی برسد. من با آنها می نشینم و احساسات و عواطف آنها را کنترل می کنم. وی تنها کسی است که حرف

است. ”من به آنها یاد داده ام چگونه علائم خودکشی را در میان دوستان، و خواهران و برادران خود تشخیص دهند و به دنبال کمک باشند. بعضی اوقات، بچه ها با موضوع آشنا نیستند؛ آنها ممکن است به علت عدم آشنایی با این مسئله، به آن پشت کنند.“

آرینگتون برای یک گروه هشت نفره متشکل از دانش آموزان کلاس های هفتم و هشتم، جلسه هفتگی درمورد کنترل خشم برگزار کرد تا به

وقوع آنها است. او بچه ها را جداگانه نیز ملاقات می کند تا در مورد مسائل شخصی آنها مانند تعارض با دوستان یا مشکلات خانوادگی آنان صحبت کند. او گاهی هم در کلاس ها حاضر می شود تا مطالبی را به طور عمومی به دانش آموزان تعلیم دهد و مستقیماً با معلم ها و والدین شاگردان در باره کنترل انواع مختلف رفتارها کار می کند. اخیراً درس هایی هم برای شناخت علائم خودکشی به دانش آموزان داده

داشته، اما اخیراً روانشناس ثابت مدرسه جان فیلیپ سوسا در واشنگتن است. در این شهر برنامه سلامت روان برای مدارس به اجرا در می آید که با دانش آموزان به صورت جدا یا گروه های کوچک کار می کنند. او در جلسه های گروهی با بچه های کلاس های ششم، هفتم و هشتم و در مورد یک موضوع واحد، مانند تعارض یا کنترل خشم صحبت می کند. هدف او پیشگیری از مشکلات، قبل از



برنامه دکتر فیل واقعا برنامه ای جالب و قابل توجه است و بیش از آن که در مورد کمک به افراد باشد، جنبه تفریحی و سرگرم کننده دارد. با دکتر فیل بحث نکنید. این برنامه او است، و همیشه حق با او است.



دکتر پرت آرینگتون در  
مراکز نگهداری از افراد  
مدارس عمومی به جوانان  
خدمات مشاوره ای ارائه  
می کند.





کمک به دانش آموزان دبیرستانی، تخصص دکتر آرینگتون به شمار می رود. او مشکلات آنها را جدی می گیرد و این دانش آموزان نیز در مقابل به او اعتماد می کنند.

آرینگتون یک موهبت است. دانش آموزان همگی به او اعتماد دارند. او اخلاقی عمل می کند، و همیشه برنامه کار دارد. آرینگتون در آغاز قصد نداشت

دانش آموزان صحبت نمی کنند؛ دو دانش آموزی که با هم مشکل دارند، به طور خصوصی آن را رفع می کنند. دوان (سی کیو) جانسون، مدیر مدرسه سوسا گفت که آرینگتون توانایی کار با دانش آموزان و بزرگسالان را دارد. او گفت این مدرسه خوش اقبال است، زیرا همه مدارس از نعمت حضور یک متخصص سلامت ذهن و روان دانش آموزان، آن هم به طور تمام وقت، برخوردار نیستند. و اظهار داشت، حضور دکتر

آنها "عدم مدارا با یأس" را آموزش دهد. نوع مداخله در این مورد، جلوگیری از مشکل قبل از وقوع آن است. دنیس، یکی از دانش آموزان کلاس هشتم گفت، می توانیم احساس خاص خود را به دکتر آرینگتون بگوییم. وقتی احساس دلنگی می کنیم یا مشکلی داریم، می توانیم به او مراجعه کنیم. او در "بحران های کوچک" هم مداخله می کند، مانند زمانی که دو تن از دانش آموزان با هم اختلاف پیدا می کنند، اما در مورد مسئله در برابر سایر

روانشناسی بخواند. او که یکی از بازیکنان برتر والیبال در دانشگاه سکتون هال [5] واقع در نیوجرسی بود (او سه سال توپ زن وسط بود)، رشته اصلی اش زیست شناسی بود و خود را برای دروس مقدماتی پزشکی آماده می کرد در عین حال ورزش را هم به طور حرفه ای و در طول سال ادامه می داد. او گفت، داشتم به بی خوابی دچار می شدم و باید تصمیم می گرفتم. او تصمیم گرفت دریافت تخصص قلب را به طور موقت کنار بگذارد و در عرصه دیگری از پزشکی و بهداشت فعالیت کند. من به روانشناسی تغییر رشته دادم و آن را خیلی دوست داشتم. برایم معنا داشت.

وی با نظریه های متخلف روانشناسی و این که چگونه در تشخیص انواع رفتارها مؤثر است، آشنا شد و گویا برای به کار بردن آن در کار عملی و موقعیت های خاص، قابلیت زیادی داشت. از آن زمان به بعد، او می دانست که باید در جستجوی چه نوع کاری باشد. او گفت، کمک به مردم برای حل مشکلات شخصی آنها مانند یک "مهارت ذاتی" است.

تا زمان دریافت مدارک تحصیلی، از فرصت های کارآموزی و طرح های تحقیقی بسیاری استفاده کرد، از جمله کارآموزی در مدرسه شبانه روزی و درمانگاه مخصوص نوجوانان دارای معلولیت های عاطفی و نیز برنامه ای برای کار با کودکانی که (معمولا به طور موقت) در خانواده ای پذیرفته می شوند.

آرینگتون در مدرسه شبانه روزی چندین ماه در برنامه ای مخصوص بیماران روانی کار کرد. او در هر ساعت از شبانه روز در اختیار بچه ها بود و در صورتی که نیاز به مراجعه به بیمارستان داشتند، و یا در سایر موقعیت های اضطراری، به عنوان یک چهره آشنا، آنها را همراهی می کرد.

او افزود، "من خیلی خسته و فرسوده شده بودم، و گاهی علت عصبانیت خودم را نمی توانستم توضیح

بدهم، اما با دیدن پیشرفت بچه ها، همه چیز برایم آسانتر می شد."

او در خانه های امن جوانان در نظام مدارس دولتی واشنگتن هم کار کرده است، کار وی کمک در یک برنامه درمان گروهی بود، و در سمت محقق در انجمن ملی مددکاران اجتماعی هم فعالیت داشته است. آرینگتون علاوه بر کار تمام وقت در مدرسه راهنمایی، نیمه وقت به طور خصوصی هم کار می کند و در مطب خود مراجعه کنندگان کودک و بزرگسال را می پذیرد. او به عنوان مشاور با مطب دیگری هم همکاری دارد. هرگز والیبال را هم کنار نگذاشت.

او به مدت ده فصل، سرمربی تیم والیبال دختران دبیرستان وودرا ویلسون در واشنگتن بوده و تیمش مقام قهرمانی لیگ را کسب کرد. وی گفت، این فعالیت، خودش یک کار تمام وقت است. و برای تمرین ها و مسابقات برنامه ریزی کرده، و حتی برای بردن دختران به مسابقه با والدین آنها و دیگران هماهنگی می کند. "من این کار را انجام می دهم چون از آن لذت می برم. این کار را برای دختران انجام می دهم."

مربیگری والیبال وقت زیادی می گرفت، و اغلب درباره دست کشیدن از این کار حرف می زد، اما نمی تواند تصمیم قطعی بگیرد. من پیوسته با این ورزشکاران عالی آشنا می شوم و می خواهم کمک کنم آنها ساخته شوند و همان فرصت هایی را که من داشتم برایشان فراهم کنم.

کار او موجب شده با طرز فکر نوجوانان آشنا شود و بتواند طبیعت رقابت را در آنها هدایت کند، و آنها راحت با او ارتباط برقرار می کنند. من فشاری را که روی آنها است درک می کنم و می توانم با آنها ارتباط برقرار کنم. اگر از کاری که می کنید لذت ببرید، اطرافیان با شما احساس راحتی می کنند.

# بر اساس ارقام

- تعداد بازار محصولات کشاورزان در ایالات متحده: 5274
- درصد افزایش در تعداد بازار محصولات کشاورزان در ایالات متحده از سال 2005 تا 2009 : 9/28 (نظر سنجی کشاورزان)
- گونه های متنوع سبزی در باغ "کاخ سفید": 55 ( نیویورک تایمز)
- قیمت دانه ها و مالچ (کود گیاهی) سبزی در باغ "کاخ سفید": 200 دلار (نیویورک تایمز)
- کل هزینه خرج شده توسط آمریکایی ها در زمینه تغذیه خانگی باغداری : 5/2 میلیارد دلار (رونیترز)
- تعداد خانوارهای آمریکایی که میوه، سبزی، و گیاهان خود را پرورش می دهند: 43 میلیون (رونیترز)
- میانگین درصد رشد کشاورزان آمریکایی تأیید شده پرورش دهنده محصولات طبیعی هر سال در 10 سال گذشته : 20 ( مؤسسه تحقیقات کشاورزی محصولات طبیعی)
- درصد زمین مورد استفاده جهت کشاورزی در آمریکا: 8/40 (وزارت کشاورزی آمریکا)
- درصد زمین های ساحلی که در ایالات متحده ساخته شده (غیر از آلاسکا): 17 (خدمات ملی اقیانوس)
- تعداد نجات یافتگان توسط ناجیان در آمریکا در سال 2009: 55.054 (انجمن نجات ایالات متحده)
- تعداد افرادی که از سواحل ایالات متحده در سال 2009 بازدید کردند: 4/176 میلیون (انجمن نجات ایالات متحده)
- تعداد افرادی که از شهر نیویورک در سال 2009 بازدید کردند: 45 میلیون (نیویورک تایمز)
- تعداد آمریکاییانی که از حمل و نقل عمومی برای سرکار رفتن استفاده می کنند: 4/6 میلیون (سازمان سرشماری ایالات متحده)
- درصد افرادی که در شهر نیویورک کار می کنند: 23 (سازمان سرشماری ایالات متحده)
- تعداد خطوط مترو در شهر نیویورک: 722 (مراجع نقل و انتقال شهری)
- تعداد خودروهایی که هر روز به دلیل استفاده از حمل و نقل عمومی خارج از شهر نیویورک نگه داری می شوند: 700.000 (مراجع نقل و انتقال شهری)
- تعداد افسران پلیس در شهر نیویورک: 34.000 (رونیترز)
- تعداد افسران پلیس در منطقه ورمونت: 1619 (وزارت دادگستری ایالات متحده)
- تعداد افسران پلیس در شروع کار رسمی رئیس جمهوری باراک اوباما در سال 2008: 8000 (نیویورک تایمز)
- تعداد روسای جمهور ایالات متحده که دارای مدرک رشته حقوق هستند: 26 نفر از 44 رئیس جمهوری (اخبار ای بی سی)
- تعداد وکلا در ژاپن : 23.119 (ژاپن تایمز)
- تعداد وکلا در ایالات متحده : 14/1 میلیون (وال استریٹ ژورنال)
- تعداد پزشکان در ایالات متحده : 78.8000 (نیویورک تایمز)
- تعداد افرادی که در سراسر دنیا محبوب ترین برنامه تلویزیونی دنیا، درام پزشکی آمریکایی "هاوس" را می بینند: 82 میلیون (سیاست خارجی)
- تعداد دانشجویانی که هر سال از دانشگاه های پزشکی ایالات متحده فارغ التحصیل می شوند: 16.000 (نیویورک تایمز)
- تعداد دانشجویان خارجی که در سال 2009 در کالج ها و دانشگاه های ایالات متحده ثبت نام شدند: 650.000 (واشنگتن پست)
- درصد جمعیت مهاجر ایالات متحده: 5/12 (یو پی آی نیوز)
- تعداد کودکان مدرسه ای (5 تا 17 سال) که به زبان دیگری غیر از انگلیسی در خانه صحبت می کنند: 9/10 میلیون
- درصد آمریکاییانی که شروع به یادگیری اولین ساز موسیقی



- خود بین سنین 5 و 11 کردند: 64 (مرکز بولز اداره هنر)
- تعداد آمریکاییان که داوطلب انجام کاری می شوند: 8/61 میلیون (سازمان شهروندی آمریکا)
- تعداد جوانان آمریکایی (بین سنین 16 تا 4) که به طور مداوم داوطلب هستند: 24/8 میلیون (سازمان شهروندی آمریکا)
- درصد احتمال فارغ التحصیلی از دبیرستان دانش آموزانی که در خدمات اجتماعی شرکت می کنند نسبت به دانش آموزانی که داوطلب این کارها نمی شوند: 22 (نیویورک دیلی نیوز)
- درصد خانواده های آمریکایی که به خیریه ها کمک می کنند: 89 (سازمان شهروندی آمریکا)
- بودجه پیشنهادی سال 2011 سپاه آمریکا برای تقویت بخش داوطلبی آمریکا: 416/1 میلیارد دلار (سپاه آمریکا)
- پول قول داده شده توسط دولت ایالات متحده برای انرژی قابل بازگشت محلی و دولتی و تلاش هایی برای استفاده بهینه از انرژی : 3/6 میلیارد دلار (کاخ سفید)
- تعداد توربین های بادی در بزرگ ترین مزرعه بادی دنیا، مجتمع بادی روسکو در تکزاس: 627 (سی بی اس نیوز)
- سالی که اولین توربین بادی برای تولید برق به کار گرفته شد: 1941 (ویرد)
- کل انرژی (هزار کیلو وات در هر ساعت) تولید شده توسط منابع بازیافتی در ایالات متحده: 7/371 میلیون (وزارت نیرو ایالات متحده)

Joshua Handell. 66: 20th Century Fox Television/  
Photofest. 67: Gail Kalinoski. 68: 20th Century Fox  
Television/Photofest (2). 69-70: Gail Kalinoski.  
72: © Paramount Television/CBS/Photofest.  
73: Ken White/State Dept. 74: © Paramount  
Television/Everett Collection — © Paramount  
Television/CBS/Photofest (2). 75-76: Ken White/  
State Dept.

Picture credits are separated from top to bottom by  
dashes, and left to right by semicolons.  
Cover: © Fox Searchlight/Everett Collection —  
©Paramount Television/CBS/Photofest; Michael  
Desmond/© ABC/Photofest; © Warner Bros./  
Photofest — Ron Tom/© Everett Collection —  
Miramax Films/Photofest — © All-American  
Television/Everett Collection; Robert Voets/  
© CBS/Landov — Timothy White/The CW/  
Landov — 20th Century Fox Television/Photofest.  
Frontispiece: Erwin Wodicka/PhotoSpin. Page 2,  
top: 20th Century Fox Television/Photofest;  
© NBC/Photofest; © Warner Bros./Photofest.  
2, bottom: Seth Harrison; Robert Benson; Candy  
Moulton. 3, top: CBS/Landov; © Miramax Films/  
Photofest; Michael Desmond/© ABC/Photofest.  
3, bottom: Seth Harrison; Ken White/State Dept.;  
Seth Harrison. 4, top: Andrew Eccles/The CW/  
Landov; Scott Garfield/© ABC/Photofest; © Fox  
Searchlight/Everett Collection. 4, bottom: David  
Paul Morris; Jill Walker; Seth Harrison. 5, top:  
Danny Feld/ABC/Everett Collection; 20th Century  
Fox Television/Photofest; © Paramount Television/  
Everett Collection. 5, bottom: Joshua Handell;  
Gail Kalinoski; Seth Harrison. 6: 20th Century  
Fox Television/Photofest. 7: Seth Harrison. 8: 20th  
Century Fox Television/Photofest (2). 9-10: Seth  
Harrison. 12: © NBC/Photofest. 13: Robert Benson.  
14: © NBC/Photofest; © All-American Television/  
Everett Collection. 15- 17: Robert Benson.  
18: © Warner Bros./Photofest. 19: Candy Moulton.  
20: AP Images — © Warner Bros./Photofest;  
© Warner Bros./Photofest. 21- 22: Candy Moulton.  
24: CBS/Landov. 25: Seth Harrison. 26: © CBS/  
Landov (3). 27-28: Seth Harrison. 30: © Miramax/  
Photofest. 31: Ken White/State Dept. 32: ©  
Miramax/Photofest (3). 33-34: Ken White/State  
Dept. 36: © Frank Ockenfels/ABC/Photofest.  
37: Seth Harrison. 38: © Frank Ockenfels/ABC/  
Photofest; © Richard Cartwright/ABC/Photofest  
— © Vivian Zinc/ABC/Photofest. 39-40: Seth  
Harrison. 42: © The CW/Landov. 43: David Paul  
Morris. 44: Andrew Eccles/The CW/Landov —  
Timothy White/The CW/Landov; © The CW/  
Landov. 45-46: David Paul Morris. 48: © Scott  
Garfield/ABC/Photofest. 49: Jill Walker. 50: © Scott  
Garfield/ABC/Photofest (2) — © Blake Little/ABC/  
Photofest. 51-52: Jill Walker. 54: © Fox Searchlight/  
Everett Collection. 55: Seth Harrison. 56: Mark  
Lennihan/AP Images (2); © Fox Searchlight/Everett  
Collection. 57-58: Seth Harrison. 60: © Danny Feld/  
ABC/Everett Collection. 61: Joshua Handell.  
62: © 2004 Moshe Brakha/ABC/Photofest — Reed  
Saxon/AP Images; ABC/Everett Collection. 63-64:

وزارت امور خارجه ایالت متحده  
اداره برنامه های اطالعات بین المللی 2010  
[/http://www.america.gov/publications/books](http://www.america.gov/publications/books)

Executive Editor: Jonathan Margolis  
Director of Publications: Michael Jay Friedman  
Design Director: Min-Chih Yao  
Managing Editors: Martin J. Manning  
Megan A. Wong  
Contributing Editors: Sonya F. Weakley  
Nadia Shairzay  
Joshua K. Handell  
Photo Research: Maggie Johnson Sliker

---

Chester Pach  
The television and cinema profiles in this book are written by Chester Pach. He teaches history at Ohio University, where he holds the title of Outstanding Graduate Faculty Member. He is the author of three books on U.S. politics and foreign policy. His next book, which will be published soon by the University Press of Kansas, is *The Presidency of Ronald Reagan*.

---





# فرهنگ عامه

در مقایسه با

# آمریکای واقعی

اداره برنامه های اطلاعات بین المللی  
وزارت امور خارجه ایالت متحده

<http://www.america.gov/publications/books/>

Book spine text. Please adjust  
according to the actual spine width

